جواهر المثنوی

نجم افغانی

۴ـ۳

از ص ۴۶۱

جلد چهارم و [illegible]

جلد سوم جواهر المثنوی

نجم اصفهانی - قدس سره

بخط مصنف عالیقدر آن

از شماره ۳۷۰ (سوم) شد تا ۴۹۳

المجلد الثالث [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد سیم از جواهر المثنوی المعنوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه را [illegible] شاه را [illegible]

[illegible]

[illegible]

عقل شد شیفته آن لب لعل [illegible]
مرغ پر بسته گشای بر [illegible]
مختصر آینه [illegible] در [illegible]
چیست صفحه‌ای [illegible] در سینه [illegible]
می‌شود از [illegible] [illegible]
کمتر از [illegible] [illegible]
[illegible] کی عشق را [illegible]
دان [illegible] نور [illegible]
خرم آمد [illegible] [illegible]
در حقیقت [illegible] [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق چه [illegible]
خواه [illegible] [illegible]
مرمرا دنبال [illegible] [illegible]

[illegible]

شغل عشق [illegible] [illegible]
تا بدام [illegible] [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] [illegible]
آینه چون سنگ آمد [illegible]
آینه [illegible] آفتاب
پس چرا [illegible] [illegible] خبر
رائحه عشق [illegible] [illegible]
بر [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
دید [illegible] عشق [illegible] نور
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

برکه فرصت آنجا صد راه شهید
ظرف جام اجتماع بشکند
هر زمان این جام اهل شوق بود
آنکه مست عشق گشته [illegible] درد
هر زمان از بهر تو یاد تو بود
هرکسی بر بدید شاه را [illegible]
چه بلبلک [illegible] رفته زر [illegible]
با نوای شور حسینی ساز [illegible]
دیده می‌آید صدای آشنا
چه بی نظر [illegible] در قفا
می‌لنگد دیدار اوی راه [illegible]
خواهد [illegible] موج [illegible]
از سقام عاشقی [illegible] بلند
بانگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو به دنبالم بهر جا میبری
سر به نیزه بچه بنشانی ببرم
روز برنی شب بجا گستر روم
راه هست مهر راه کی سیاه
ای گل گلزار بستان بتول
شیر مردانی و هستی شیر زاد
خواهرم هستی تو ناموس خدا
تنگ منما هیچ از غم حوصله
چیست سنگ از مکر دیگری برتر
خواهر تو در درج عصمتی
یک گوهر برجی آمد گوهر
خود شعاع روی تو پیدا بتاب
در حقیقت ناظر با حجاب
من [illegible] ای گشودم بابت

تا بدیر شهر کاملی شوی
که فراز خمسه تو خواهری
هر کجا در راه او آواره ایم
کو کا نام را نما تو ماه کوری
شیر بو شیدی ز پستان بتول
رو بهانه بر اسیری بر بند
گر عرفانی تو ناموس خدا
تنگ منما خاطر خود از غم
خاطر خود را مده بر دست غم
بهر دیگر کار دلدار حق شمر
در حرم و شرم های حایلی
در حقیقت مهر برج عصمتی
افتابا کی تواند دید تو
مهر شد [illegible] علم [illegible]
در حجاب [illegible]
مهر و ماه [illegible]
محجب ار دیدی مهر باشد

راه ای از سر خواهر به سر [illegible]
که بجا گستر نهم در بیت الحزان
زینبا بر گو سوی حجله
ای عزیز خواهر [illegible] خواهری
دختر شیر خدای [illegible]
یعنی ناموس [illegible]
جبر کن خواهر [illegible] کلید
هر چه [illegible]
چیست [illegible]
خواهرای لکه [illegible]
که تو [illegible] رخ خورشید
خود حجاب آمد شعاع [illegible]
هر کجا [illegible] خواهر [illegible]
خود بروی [illegible]

[illegible] خواهر [illegible]
که [illegible]
[illegible]
خود [illegible]
[illegible]
شمع [illegible]
که خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از سر [illegible]
خواهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چیست این غم شادی از فزونی کرد
بطن دوی در بحر و مرغ ها سیست
حلقه ها سلسله بود در فنون
بس مرا از دم جنون در [illegible]
انجمن دیوانه ای سلسله بند
یک بهک لنبه [illegible] شرح و بیان
راکه خو بود اسلام در تنجی
چیست ابرک بس بزرد کاه برگ
برز بر بنی [illegible] و جهار
ای برادر بس درایی دار علاج
سنگ جهان کار عالم [illegible]
چیست بنی غم بروی شاد باش
شر درین این جهان اینک
این جهان با هم جهان [illegible]
غم مخور جانا بهی [illegible]

روضه جاند کار و سوز [illegible]
باز دیوانه شدم مرا طلب
هر یک حلقه دهر دیگر جنون
بس جمعی باید [illegible] زنند
ای مهر دیوانگان بندم [illegible]
از کلام عارف نیکو [illegible]
برگ بی برگی برادر موز [illegible]
بس فراید برگهای [illegible]
جان باد نام او کار برگ [illegible]
از غم فقر و [illegible]
غم چه بنی در کنار [illegible]
نی زغم در ناله و [illegible]
صحبت این جا در [illegible]
در غم جان ای [illegible]
خوفها ی دیگر آن امن

آنچه خوف دیگری آن این است
بار سوای شدی [illegible]
داد در حلقه [illegible]
قصه در زنجیر آن [illegible]

ح

ای چه خبر [illegible]
زانکه جانب [illegible]
چیز بری [illegible]
روضه جاند [illegible]
غم بود شهی [illegible]
[illegible]
غم نبوا بهی [illegible]
شادی اینجا در [illegible]
غم بهی [illegible]
[illegible]

غم برای عارفان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر خلاف [illegible]
[illegible]
مرغ خانه [illegible]
که بدر [illegible]
غم برای عارفان [illegible]
[illegible]
[illegible]
سوزی [illegible]
حلقه های زلف [illegible]
سلسله [illegible]
سلسله [illegible]

سلسله [illegible]
سلسله [illegible]
کار عالم [illegible]
ای طبیب [illegible]
[illegible]
عقل [illegible]
از خرد [illegible]
[illegible]
مرا [illegible]
سلسله زلف [illegible]
[illegible]
ای که [illegible]
[illegible]
حلقه [illegible]
سلسله زلف [illegible]
حلقه زلف [illegible]
[illegible]

جسم در زنجیر و جگر در گرو [illegible]
آنکه بی زنجیر [illegible] نیست
ای عجب [illegible]
[illegible] با [illegible]
فن [illegible]
باز [illegible] زنجیرها [illegible]
بندها [illegible]

فرزندم

عاشق [illegible] جانانه
رو [illegible] زنجیر [illegible]
[illegible] اوری
[illegible] خواهی [illegible]
زاده شیر خدا [illegible]
از عجب [illegible]
[illegible] زنجیر [illegible]

هر دمی [illegible]
ای [illegible] زنجیرها [illegible]
ای [illegible] زنجیرها [illegible]
هر دمی [illegible]
[illegible]
[illegible] زنجیر [illegible]
بندها [illegible]
رو [illegible] زنجیرها [illegible]
[illegible] شمع [illegible] پروانه
[illegible] زنجیر [illegible]
[illegible] زنجیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هر دمیم [illegible]
[illegible]
[illegible] زنجیرها [illegible]
[illegible]
[illegible] زنجیرها
عاشقان [illegible]
[illegible] دیوانه
[illegible] زنجیر [illegible]
[illegible]
[illegible] زنجیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از نیستان حسینی آمدیم — بانوای ازلی وحدت زدیم — این زمان از ... دم میزنیم

بشنو از نی چون حکایت میکند — عالم ایجاد بر هم میزنیم — ... دارای ملک

کو فرد شیدای در شرف — وز جدائیها شکایت میکند — کحل ادی آیاتی احوال

لنگ شیء ما همه نور حقیم — کن خوانده جمیع ارکان — ما همه قرآن و ... مدیم

زادگان حیدریم و ... — در بحار فرد جان مستغرقیم — خود کلام الله کلام ناطقیم

ما نیم ارادی رزم و ... — ما رهی دلیر رهی سابقیم — ما همه از آتش ... ایم

شرح این بکدار و زین ... — جدا ما حمد بو فخر بکار — در ... علی ... کر

در جهان ... روشن آ — شاخان عرصه فرداییم — روز ... ... از

بر ... ... — سوخت ... بر برادر ... — روز ... نقشی ... ...

از همه قیدی ... — رو ... ... — ... کاه ... ...

لذ دل ... بس ... — زنده ... ...

رو غریبانه ... ... — ...

باش چون ... ... مستمند — با غریبی و اسیر ... ساز

سرمد ... ... در ... ... درابد دار ... — گر ... ... بیابند

... ... از ... در جهنه

لاجرم ... ... حلیم — ... ... خوف ... (...)

رح

... در ... ...

... ...

... خون ... ...

... اقلیم ... ...

... ... اقلیم

... ...

... ...

... ...

این ... ...

... ...

قصه ... و ...

و تفسیر کلام الله و ...

شرح ... ...

... در شرح ... ...

در ... ...

جز ز ... ...

سوء و ... ...

... هر چه ... ...

حجب ... ...

صورت ... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ... دارد ...

... ...

... ...

... ...

... ...

بر ... ...

... ...

ای خدا این بود دم منبرها
چندیکی بشنو که ای بر خاور [illegible]
در وجود ما و عقرب برادری
از صفات رنگ تو بر ما و هوا
مصطفی با کور تو کور این ...
میبری رنگ از یار برگذار
گاه یوسف گاه گرگی از درون
ای برادر در خواص در عوام
این طریق علم دیگر جهد دلی
چشم پوشید ندار دار ... مجاز
از ره حیوان خفی انسان گر
درشد راه آمد راحل الصفا
قصه آن کلب و ناقه بنز ارام
ای بگو بنشان تو حیوان را صلاح

در درد منشود بیند ای [illegible] دور خو ... داعم در حذر
ای در این خویت میرد بهکد
چند در صدق و فتنه آوری
چیز راه آن نبی با بر که مر آن چی
نقش ایمان کور را این دل ... پس
هر صفحه در نهاد آن غایب
رو یکی یک دز بنت ... ای
علمها آن شد آمد از فنی
رنج در ره هر تو ای خواهی تو از نهی
خوی انسانی و حیوانی دیگر
شکر حیوان از او ... خنک
ناقه صالح بد حیوان اگر
هست در تفسیر قرآن ... ابیض
در جناح شاه بطلو ...

در قضیت تا حکایت را ... گذار
ای بکور در دیگر ... داد
سوی کور دیگر ... مینه
در درفی تا بر ای نور یار و هوا
دلی تا همان بقا در نقش ...
میرود ابد شنیده بار در ...
هر کی خواهی برو از راه ...
راه برون فیلسوف ... زار
[illegible] ... چهار ...
جیب یک ... بال ...
نیز نیست از ره ... دیگر
بر نظر ابد حیوان ...
[illegible]

[illegible]

ای زنو ای ... بجز ...
ای زنو ... قطره ...
خواب ... نهاده ...
ای زنو ... شیره ...
نالگهان ان کو ...
بر کتو ... آب ...
[illegible]
در سلوک راه ...

خته

شرح این مبسوط باید در کتاب — شد در خیمه بسی بی باب و تاب

مجملا در بحر شو بی دست و پا — دست و پا نی گر دلا داری زفا

سوم

دست و پا در حق ما ارشد است — در حق ما حق الانسان لم یلد لم یولد او

هر چه جسم آمد ولادت وصف او — زانکه از کون و فساد و حادث است

ج

دست و پا و جسم و فکر و حرف و سر — بهر ما اثنی عشر اندر بر

لیک نسبت بر خدا الا نظر است — آنچه از اعضا بر آن اسناد است

همه اعضا بدو محتاج چیست — خود اراده و صفات و لاف عقل

دست داد و لیک قدرت در اوست — علم حق بر حق بود سمیع و بصیر

آنکه خود هم علت و هم فاعل — ذات مطلق کو صاحب ارشد و قصور

حق و را از ادیه تصور ها است — عاجز است اما جه او هم وحواس

هر تصور بهر و خبت دلیل — در کلمات حق و تصور

مستقلا خود تفکر بر کند

به یک بیت سر ... ای نفس ...

از تمامی ... نفس ...

شد ... اسم ...

هر ... حقیقت ...

... حق ... از ...

ور ... جسم ... و ...

در تو آن ... اینجا ...

چند ... اما ... از ...

ما ... و ... از ...

... بعضی ...

ای ... عقل ... و ...

حد ... علت ... از ...

رحمت ... مثل ...

از ... معقول ... اینها ...

و ... معقول ... و ... مطلوب ...

دو هم ... مطلوب ...

از ... کس ... حد ...

در اسما و صفات ...

و ... فقر ...

که تو ... و ... حق ...

... اشکال ... و ...

در ... نسبت ... حق ...

و ... نفس ... و ...

... و ... فضل ...

ورنه حد ممکن و امکان ...

در سوال آید بر ... حق ...

از وی و از ... ما ...

ورنه جز ... ما ...

فضل و کرم ... حق ...

امر ... و کرم ... حق ...

فضل و کرم ... حق ...

لطف ... فضل ...

هر چه ... ما ...

جبر ... ما ...

ورنه ... حق ...

نه عجب او ...

جلد ٢ [illegible]

[illegible]

رو تو ای مجلس [illegible] | تو بکا و درک آن نور قدم | گر منقبتی [illegible] وجو

کی [illegible] علام [illegible] | ای خدا [illegible] | کار [illegible]

همه [illegible] | همه [illegible] | همه [illegible]

[illegible] | تو [illegible] | از کرم [illegible]

گر [illegible] | کی [illegible] | [illegible]

سر [illegible] | بزر [illegible] | [illegible]

ای علام [illegible] | سر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

جین تو انم وصف [illegible] | جین تو انم وصف [illegible] | ای [illegible]

[illegible] | ای زند [illegible] | [illegible]

تو [illegible] | جز [illegible] | [illegible]

دست حق دست علی مرتضاست
طرح نه افلاک از دستش نمود
انجبای دستی که خاتم در نماز
الاعطای [illegible] سایل [illegible]
گر بگویم وصف دست حق همی
تا ابد از کرم بسط [illegible]
هر زمانی دست حق طور [illegible]
دست حق در هیچ که مغلول نیست
مجو دل شاه مظلومان [illegible]
از عجب آن [illegible]
ساربان آمد بسوی قتلگاه
دست حقم [illegible]
ساربان از دست [illegible]
تو چه خواهی کو همی [illegible]

عالم اسرار [illegible]
انجبای دستی [illegible]
داد از خیبر راه [illegible]
انجبای دستی [illegible]
حق همی [illegible]
دست غیبی [illegible]
می نماید [illegible]
اسرار از [illegible]
آنکه بوی مصطفی [illegible]
چون رفتند [illegible]
نمی‌دانم چه گویم آه آه
ساربانا یار کی [illegible]
ای ساربان [illegible]
ظالما از دست [illegible]

انجبای دستی [illegible]
کو لوای [illegible]
انجبای دستی [illegible]
سوی [illegible]
دست غیبی باید [illegible]
اسرار [illegible]
[illegible]
دست او [illegible]
ساربان [illegible]
سوی [illegible]
گر نه [illegible]
[illegible]
ظالما [illegible]
گو چه میخواهی [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ساربانا [illegible]
[illegible]
ساربانا [illegible]
روز [illegible]
ساربانا [illegible]
ارشد [illegible]
[illegible]
روز [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سجده [illegible]
سجده [illegible]
سجده دل [illegible]
[illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که ملکت شو بازیت و فر — که در خار است ملک برتر — که تا نو سر زند در ...

که شو سر سبز و باقر گلستا — ام جان این سوز جهان ... بسط — هیچو رعد و برق باشد در ...

عالم انسان را عالم جدا است — ارچه این عالم در او مهر و ... — عالم انسان اکبر ...

هست در صورت ... بس بکر — عالم صورت ... از صور — اسمان ها بود ... شمس و ...

صورت ساید عالم کهن و فانی — در حقیقت از ... عالم زاد — کو ... افلاک ...

کر بدف جلوه مطلوب ... — است اسم لنسخه جو جهه — ارواح جسم زنده ...

هر چه صورت دلی در این عالم تو — جلوه از ... لقم تو — است اسم اسم ... ار ... او

است اندام سطر ار فصل وجود — است اسم صورت ... ار دفن — صد هزاران ... مهر ...

منزل ... دلبر اوج لقم — شعلس از جلوه ... عالم تو — ... در ...

ای تا ... بنوایی ... خاک — برق مهر ... جلوه — ز اسمان ... ...

رحمه ای عالم ارکانم — ... عالم ... قصر ... — ای ... در ...

تا بیابد روز بر تو جهان — ... جشمه ... — تا بیابد روز بر ...

در بنه دنیا بنواب سطر — ... خر در صبح رو عالم — ... این صفات و جدانی

مر بالا از خوبی آن — گر خدا ... هو لو ... رارو نه — از صف دل ...

آئینه شاهد لقم ... — ... از ... حلوه ... — ...

... عشق ... جهان ...

خدا ... جان ...

... [illegible]

اسمان ها خدا ...

... دل ...

است از ...

... دل ...

داغ ها ...

... دل را ...

است ...

در دو ...

اسمان ...

... از ...

[illegible]

سینه را از عشق او پر بار کن
دره مهر و وفا در کار کن
هر چه داری [illegible] در [illegible]
[illegible] زخود [illegible]
هیچ عاشق [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] نوا [illegible]
که فراز [illegible] نور
[illegible]
[illegible] در [illegible]
آینه [illegible] از جلوه [illegible]

رو [illegible] خواه [illegible]
با [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
از [illegible]
در [illegible]
نور او [illegible]
فاطمه [illegible] نوا [illegible]
[illegible]
در [illegible] از چه [illegible]
از چه [illegible]

جواب [illegible]
بر در آن [illegible]
[illegible]
در [illegible]
دره [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گر چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا در او [illegible]
نه برادر [illegible]
تا در [illegible]
آخر [illegible] ندانم [illegible]
تا در آینه [illegible]
که نه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اسم اعظم [illegible]
[illegible]
اسم اعظم [illegible]
راه [illegible]
از خدا [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]

هر ندائی که ترا بالا کشد — آن ندائی دان که از بالا رسد

هر ندائی که ترا حرص آورد — بانگ گرگی دان که او مردم درد

این بلندی نیست از روی مکان — این بلندیهاست سوی عقل و جان

هر سبب بالاتر آمد از اثر — سنگ و آهن فائق آمد بر شرر

شرح

آن ندائی که ز رحمانی بود
آن از علو باشد و از خرد
دم منزل این نداها [illegible]
او ز جهتی زنده بود از جاه بالا
سوی شفقت میبردی سوی دل و راه
از جاه جاه غفلت نزهی
علو اینجا سوی عقل و جان بود
نه مکانی از زیر و بالا بود
نه مکانی قرب باشد بعید
از مقام قرب جان محو را است
قرب [illegible] مقام [illegible]

انبیا را این نداها [illegible]
جز ندائی که از [illegible] بود
آن ندائی که از شیطان بود
دلها را کشد سوی گمراه
آن ندائی که از حرص آورد
گوش مسکین زین نداها [illegible] غیب
زین نداهای دروغی [illegible]
نفس [illegible] ودم [illegible] بود
قرب قرب عقل [illegible]
قرب عقلی قرب جانی [illegible]
قرب جسمانی [illegible]
قرب جسمانی [illegible]

گر همی خواهی تو از زیر و زبر
آن ندائی که سوی علوت کشد
هر ندائی که از روح حیوانی بود
چون [illegible] زار ندا
از غرور و کبر [illegible]
هر چه [illegible] باشد [illegible]
سوی علو روی [illegible]
این بلندی از [illegible]
در حقیقت قرب [illegible]
از [illegible] قرب [illegible]
قرب [illegible]
گر [illegible] قرب [illegible]

[illegible] وصل [illegible]
[illegible] که [illegible]
قرب [illegible] دارد [illegible]
قرب [illegible] سبب [illegible]
از [illegible] قرب [illegible]
بی [illegible] قرب [illegible]
[illegible] قرب [illegible]
قرب [illegible]
[illegible]
گر سبب [illegible]
آن اثر [illegible]
گر [illegible] سبب [illegible]
[illegible]
سنگ و آهن [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
قرب [illegible] و بعد [illegible]

[illegible]
[illegible] نطق [illegible]
نطق اول [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible]

اسم‌های مجمی سنجر عجب نر

امیر سنجر بهار امد او مقام

در حکایت گفته لطافت آن ریش داد

ارحاسن سید ایر احمد خیر

امراد او اجلوه‌ای دائم نو

نکته‌ای از هو شد پاک پر

ارشام عشق آید در شهر

[illegible]

سر بسر الفلد و حق نعمت

علم در صورت اگرچه با نوات

در عالی امیر علم کو با ...

امیر سهم تمثلها کهم ...

علم ... اگر علم لد ...

شرح اشاالغه ...

[illegible]

دم را آن فروه حق ناشناس
عاجز و بیچاره در خویش نشست
روبه خاوند [illegible] بسوی خیمگاه
الغرض لشکر [illegible] حسین
کنه کار عجم [illegible] بی خبر
ای گروه آمدید [illegible]
طالب [illegible] دیگرم
تشنگی و خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
جان [illegible]
[illegible] را از [illegible]
از وطن ببر [illegible]
کار من سازید [illegible]

انگه فرزند [illegible]
با هزاران [illegible] و ولوله
[illegible] حاشش [illegible]
[illegible] وای [illegible]
دربا [illegible] کشید [illegible]
[illegible] نور بصر
جسم [illegible]
[illegible]
سوزد [illegible]
[illegible] مقصود
[illegible] کارم [illegible]
کار من سازید [illegible]
[illegible] را از سوز [illegible]
اکبرم [illegible] کشید [illegible]
[illegible]
[illegible] زخم [illegible]

[illegible] ملک است
[illegible] کلثوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای گروه [illegible]
[illegible]
[illegible]
اینکه [illegible]
[illegible]
اینکه [illegible]
[illegible] رواد [illegible]
اینکه [illegible] اکبر [illegible]
[illegible]
ای گروه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رزعها داری بس بازار درد
زرع ها بیشتر از من [illegible]
چمن گلهای بلار ها گل [illegible]
خوبان فارزها [illegible]
چمن گلستان بایدت ام گلها [illegible]
چمن در گلها داری گلاب [illegible]
خانه چمن [illegible]
الا [illegible] از الوان [illegible]
چمن اعمی داری از راه [illegible]
خوب دنیا از شمع دلی ما [illegible]
همه [illegible] بو جوه [illegible] است
با الشمع داری آتش [illegible]
کار عیسی چمن تمام با [illegible]
با صرا آید [illegible]
چمن القصد چج تمام [illegible]

چمن گلهای [illegible]
هر گلستان در و [illegible]
سرزند گلها [illegible]
فارهای [illegible]
ام گلها در گلهای [illegible]
باغ چمن داری [illegible]
با بعد آن [illegible]
ده جه داری کار و بران [illegible]
هر دنیا با [illegible] دلی [illegible]
چمن در سر [illegible] داری [illegible]
ای برادر هر چه [illegible]
روز دنیا [illegible] فرار
کار دنیا [illegible] مجمع
سر [illegible] در کار چج [illegible] تمام
بس [illegible]
بس [illegible]

چمن الگندم زرع [illegible]
با ما داری زرع [illegible]
بر خلاف [illegible]
[illegible] در هر [illegible]
چمن [illegible] گلستان [illegible]
دلی شمع [illegible]
چمن [illegible]
ده جه داری [illegible]
چمن [illegible]
با الشمع دلی [illegible]
الا [illegible]
با نوای [illegible]
چج را [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] قصد [illegible]

[illegible]
صبح [illegible]
[illegible]
قصد [illegible]
[illegible]
قصد [illegible]
[illegible]
با الشمع [illegible]
راه صحرا [illegible]
با الشمع [illegible]
[illegible]
چمن [illegible]
[illegible]
ام [illegible]
سر [illegible]
ام [illegible] قصد رسول [illegible]
[illegible]
راه [illegible]
راه دنیا [illegible]

قصد [illegible]
با الشمع [illegible]
[illegible]
با الشمع [illegible]
ام [illegible]
[illegible]
[illegible]
ام [illegible]
در [illegible]
[illegible]
قصد [illegible]
با الشمع [illegible]
ام [illegible]
[illegible]
[illegible]
چمن [illegible]
جسم [illegible]

تیک بیت دلی نور روح [illegible]
است منبع نور و نور جلوه گر
مشعوف هر فریب و [illegible]
هر که همراه تو دلی [illegible]
ازان غیب برا [illegible]
تا به اصلی فرع [illegible]
ترک از غیب [illegible]
بی حساب خبر خیر [illegible]
بهر یک غیب تو [illegible]
دائره از مبدء و دگر
بهر یک [illegible]
آن [illegible] عقد [illegible]
افتابی بو [illegible] جلوه گر

اسد غیب مرحو بدار [illegible]
صور غیب [illegible]
ای برادر [illegible]
سر تو همراه دلی با بر
غیب بنگر برادر [illegible]
بهر اصلی دلی برادر [illegible]
از وصف خوشی را مبدل
غیب جان آب [illegible]
انکه دائره [illegible] بر کار
با تبع [illegible]
نه رهی ماند [illegible]
الکوئی انکه [illegible]
بهر بهشت ریشه و بنیاد
ای مرادر [illegible]
خیر [illegible]
سایه [illegible]

مرکلستان [illegible]
از کجا صدور [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
و برته صد [illegible]
بهر بر [illegible]
[illegible]
دلی [illegible]
بهر یک نقطه [illegible]
شرح [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible]

[illegible]

گر بگویم شرح صبر زینب را همی
جوهر صبر زینب ملک را آب [illegible]
با همه [illegible] کار [illegible]
در ره [illegible]
[illegible]
با همه [illegible] از [illegible]
است [illegible] صغر و [illegible]
گر منم [illegible] صغیر [illegible]
[illegible] و [illegible]
از ندا [illegible] خاطر [illegible]
دل [illegible] از [illegible] عهد [illegible]
[illegible]
[illegible] صغر [illegible]

نه [illegible] آگوی
صبر [illegible] کربلا
[illegible]
در [illegible] خصم [illegible]
سینه [illegible] هر طرف از [illegible]
هر کودکی [illegible] صغیر [illegible]
[illegible]
است [illegible]
[illegible] عطش [illegible]
شیر خوارم از عطش افسرده [illegible]
[illegible] طفل شیر خوار
شیر خواره طفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible] صغر [illegible]

صابر [illegible] کربلا
صغر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفل [illegible]
غنچه ام [illegible]
[illegible] طفلم [illegible]
است از [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
در [illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

علم تقلیدی [illegible] نکو [illegible]

تا نمائی امتحان از نقد و جان

[illegible] لکو [illegible] و هم [illegible] در ظن

ظن که تقصیر تو در دین بود

فکر کن از عمق [illegible] اندیشه هم

در [illegible] روی [illegible]

از [illegible] مردود زن

گر [illegible] دارای جهان گشتی [illegible]

پاک و پاکیزه حکیم [illegible] دین

جان [illegible] داری [illegible] عدم

از عجب دارای [illegible] و غرور

در جهان چندی چرا آوری

از مشام عشق [illegible] بود

گر نمائی شرح [illegible]

علم اگر خواهی [illegible]

بر بها علم را [illegible]

[illegible] جزو عدم

از عدم [illegible] نطفه [illegible]

از [illegible] عالم [illegible]

[illegible] بند

[illegible] روح

[illegible] حد [illegible]

جان [illegible] زنده [illegible]

این [illegible]

گر [illegible] زمانه

که تصور میکند [illegible]

آن [illegible] انجم [illegible]

[illegible] دم [illegible]

[illegible]

در رحم از [illegible]

[illegible] فکر [illegible]

آن [illegible] جمشید

جان [illegible]

[illegible]

فکر کن [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] تقلید [illegible]

[illegible]

[illegible] تقلید [illegible]

[illegible]

علم تقلیدی است [illegible]

عاریت دان [illegible] تقلید تو

بو الهوس [illegible] خنده از تحقیق و

[illegible]

آنکه نسبت بد بلال آن در زمان
همچه سو همند و مرتضی بصر
هر کمالی از خدا داد ظهور
مر حکومت را که او کرد او دیگر
همچو ابراهیم ادهم بلند
مرشدی سلطان ادهم
کور کی داند در چاه
آنکه شاهی است آید شاه
او شکار آهو دنیا نبود
حکم او این شاه ما نبود
شاه آن باشد که دید او را
شاه آن باشد که در کو [illegible]
شاه آن باشد بیناس خدا

ما رونق بر این صورت کشور است
عز حق لا نو که باشد رهنما
لب را دمی همچو قسور
مجمل ایمان شاهی جهان
لیک با رحمی چو شیر
لیک شیر شاهی بیرار آنکه
آنکه کور از مردم آن شاه بین
این همه بیش و ادراک
سلطان دلی جان کو
حکم آن باشد که او فلک
زیر حکمش کسی را از [illegible]
تاج از سلطانی سلطان
نه مراد او را لشکر و لشکر
یکه و تنها به دل
ملک کامل نیست الا شطان
جسم او ار چه [illegible]

روبرو بر ادراک کرده خبر
انف آن [illegible]
لیک بدین بهر مدح
کر نه خدا اله اراک
شیر او مهجور شد ای رفیق
گشته و بی خدا ارا
شاه باری دید درکوکا
آنکه شعار [illegible]
شاه اقلیم [illegible] شاهی
زیر امر [illegible]
شاه آن باشد [illegible]
شاه آن باشد

شاه آن باشد سرافراز کند
از دل کی داشت که هر او آنکو
شاه آن باشد که ذات شاه عشق
عاشقان را از عشق [illegible]
شاه آن باشد هزار [illegible]
شاه آن باشد سخن [illegible]

س ص

هر کسی از شعر و از فنی زکات
تا بیابد از [illegible]

جز حواس ظاهری در [illegible]
گوش ظاهر صورت [illegible]
تا ببینی در دیده داری
ذوق [illegible]
موی عیب کور [illegible]
باغ های علیت را [illegible]

باهر شی در راه حق [illegible]
شاه آن باشد در [illegible]
رخ نهد [illegible]
شاه آن باشد [illegible]
شرح [illegible]
هر کجا [illegible]
دانه و [illegible]
هر کسی در چشم [illegible]
تا به [illegible]
دار [illegible]
آنجا که دیده داری
بس خوبی [illegible]
ای [illegible]
که به [illegible]
موی عیب [illegible]
از [illegible]
تا [illegible]

شاه آن باشد [illegible]
تا در [illegible]
شاه آن باشد [illegible]
که [illegible]
مر [illegible]
گر [illegible]
تا به [illegible]
[illegible]
تا [illegible]
دیده [illegible]
چشم [illegible]
آن [illegible]
ای [illegible]
تا به [illegible]
مو [illegible]
مر [illegible]

انجای دیده [illegible] عجب
دیده [illegible] عجب [illegible]
دیر کا [illegible] ابرو عجب [illegible]
[illegible] از قند [illegible] شکر
دیر کا [illegible] نفس
فرخنده [illegible] باتاج
[illegible] الله [illegible] از [illegible]
چشم [illegible]
دیده [illegible] از [illegible]
بود از جام [illegible] حق
بی غلط [illegible]
دیده [illegible]
دیده [illegible] عجب
[illegible] از [illegible]
آنکه را [illegible] کام [illegible]

که جا [illegible] عجب
دیده [illegible] عجب
که کا [illegible]
انجای دیده [illegible]
که دیگر [illegible]
صورت دیده [illegible]
[illegible] دیگر
[illegible]
[illegible] القاطعین
[illegible]
[illegible]
اول و آخر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیر از [illegible] دیگر
[illegible] عجب
دیده [illegible]
که به [illegible]
دیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حق
[illegible]
[illegible]
[illegible] شنید
[illegible]
برنظر [illegible]
باز کامت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

برش م لعبی [illegible]

بی فرقه [illegible]

ابی [illegible]

خاک آن [illegible]

لعبی [illegible] ایلر [illegible]

روز دولتی ساز [illegible]

رو لکنرار حسینی با نوا

بهره در جم [illegible]

لعبی [illegible]

شو برش [illegible]

خون دلهای [illegible]

بی خان [illegible]

بوی [illegible] اید [illegible]

رنجه در [illegible]

لعبی [illegible] سوی [illegible]

ابی قرن [illegible]

[illegible]

اکره [illegible]

لعبی [illegible]

ما [illegible] ادی [illegible] نوا

ابی [illegible]

در [illegible]

خاک [illegible]

[illegible]

ایران [illegible]

شور [illegible] نوا

[illegible]

آن لعبی [illegible]

[illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] جز [illegible]

تو سنا [illegible]

[illegible] ز [illegible]

[illegible] بر بار [illegible]

تو [illegible]

[illegible] ار [illegible]

[illegible]

جبر [illegible]

[illegible]

روی و [illegible]

[illegible]

با [illegible]

در [illegible] او [illegible]

با [illegible] تو [illegible]

[illegible]

تو سنا بر [illegible]

با تو [illegible]

[illegible]

چند [illegible] چند [illegible]

[illegible] دلم [illegible]

چند [illegible]

بار عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

گو [illegible]

از [illegible] خانه [illegible]

حالش [illegible]

[illegible]

تو سنا آمد [illegible]

بار عشق [illegible]

خاطر خود را [illegible]

ای [illegible]

حال [illegible]

[illegible]

عاشق و عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطع اول روح صفرا ...

لطف‌ها با مهر دل ... [illegible]

کمتر از ... [illegible]

ابجد طوطی ... شکر ... [illegible]

روز و شب ... [illegible]

... از ... [illegible]

ابجد طوطی ... [illegible]

خوش ... شکر ... [illegible]

... [illegible]

یا ... [illegible]

... [illegible]

آب حیوان ... [illegible]

از رضا ... [illegible]

از رضا ... [illegible]

قطع ... [illegible]

از ... صفرا ... [illegible]

نی شکر ... [illegible]

از ... [illegible]

قند ... [illegible]

بر خلاف طوطی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بر قضا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رضا ... [illegible]

تو چه دانی ای ... [illegible]

ورنه با ... شکر ... [illegible]

کی خوری ... [illegible]

شکر ... [illegible]

باش طوطی ... قند ... [illegible]

مرغ ... [illegible]

قند ... [illegible]

... [illegible]

روغن ... مردم ... [illegible]

ای برادر ... [illegible]

یا ... [illegible]

از رضا ... [illegible]

... رضا ... برادر ... [illegible]

... رضا ... [illegible]

در رضا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بار سر بند بر نهی فراز
جان فدا کن [illegible] را [illegible]
مردان باشند [illegible]
باده بنه [illegible]
همه مردی [illegible] ابرو
[illegible] کار [illegible]
[illegible]
[illegible] روی [illegible]
[illegible] گلعذار
[illegible]
بر نظیر آید [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
زادگان [illegible] نور [illegible]
زاده [illegible]
جز تو [illegible] خواه [illegible]

در عراق عشق [illegible]
همه مردی جان [illegible]
دیو نفس [illegible]
روغن [illegible] درد علاج
از تو می آید [illegible]
باقی [illegible]
[illegible]
این [illegible] همه [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد
زاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
پس [illegible]
مرد [illegible] کار [illegible]
جد [illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زاده [illegible]
[illegible] کار [illegible]
طفل [illegible]

بیرون‌آی دل تو بر خرد
سخنی داوری بیرون زو بیار
بیر سخن بو شاه [illegible]
زاده کان [illegible]
از عدم [illegible]
زادگان [illegible] شوند
با [illegible] اید او [illegible]
[illegible] با جای پاک [illegible]
زاده [illegible] درگاه [illegible]
از یکی صورت بند از خرد و شر
صورتی از راه جسم عنصری
سر بنها سینه نامه کی
نامه خود را سینه [illegible]

ه سر از جهان [illegible] واخرد
بر منجزان [illegible]
[illegible] راه [illegible]
زادگان [illegible] جوهر [illegible]
زاده جسمی [illegible]
[illegible] اندازه عدم
زاده کان جسم [illegible]
زادگان روح [illegible]
چند روزی دل [illegible]
[illegible]
زادگانی [illegible] اندازه [illegible]
عقل کامل نفس [illegible]
[illegible] جان [illegible]
صورتی [illegible]
که چه بردار [illegible]
نامه خود [illegible]
[illegible] چنان [illegible]

صورت بیرون [illegible]
از خام وجد [illegible]
گر تو بیر [illegible]
[illegible] دمیدم
زاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
بر فلک [illegible]
زادگان [illegible]
[illegible]
صورت [illegible]
بر صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
جان [illegible] روح [illegible]
[illegible]
جان [illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
دل [illegible]
جان [illegible] دل [illegible]
[illegible]
عالی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
جان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]

طفلی روح رو ها بشوند
خاتم ادراک جاه جو شد
زادگان روح با [illegible]

فامیلی و محسوس [illegible]
بلکه ادراک [illegible] دیگری
در بساط دیگری [illegible] آرد

روی آرد در بساط دیگری
تا لیبی اولاد روح [illegible]
[illegible] زادگان [illegible]

تا نوی بر نار مهر و کین
رو سفید آرد آن بار شو
کل الکر [illegible]

سر [illegible]

نقد [illegible]
لیک از جوهر [illegible]
از برای [illegible]

جوهر فرزند [illegible]
صیقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

این چند شعر مقدم بر شوال [illegible]
موخر نوشته شد در کتاب [illegible] باید [illegible]

روح

است از بر [illegible] صبحهای روح
تن چه [illegible]

ار عرض امور [illegible]
[illegible] جوهر [illegible]
جان چه جوهر [illegible]

بهر جوهر عرض [illegible]
تلخ کام [illegible]
ای بسی [illegible]

تلخ [illegible] هنگام [illegible]
جوهر [illegible] تلخ [illegible]
جوهر [illegible]

ای بسی بر شهد [illegible]
تلخ کام [illegible]
شهد [illegible]

هر چه تلخ [illegible] افزوده
شهد [illegible] در کار
تلخ [illegible] عالم [illegible]

جوهر [illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible]

[illegible] ادراک روح
[illegible]
نفع [illegible] روح [illegible]
[illegible]
این عرض [illegible]
جوهر [illegible]
این [illegible]
جوهر [illegible]
از جواهر [illegible]
جوهر [illegible]
جوهر [illegible]
این عرض [illegible]
جوهر فرزند [illegible]
این [illegible] عوارض [illegible]
در [illegible]

صفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
از عرض [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
این [illegible]
جوهر [illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
جان [illegible]
جوهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
جوهر [illegible]
[illegible]
[illegible] عرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ١٢

رو نگر کار جوهر نازنو
است یک جوهر ولی فرد و غرض
هر یک کوهر همه عالم بود
زاده اول نشد تا آب عشق
موج اول نوح اردریای
است یک موج کران دریا
اول و آخر همه موج بین
از سما بگرفته تا سمک
قطره در بحر گشت حیات
حال ما همچو حباب و موج دم
کل یوم فی شان خطی
راکه خوان آدمی خیر عالم
از وجود عالم خود فکر کن
نقطه معنی تو اول است و هم
بر کمال بر هر تو وجود

روصدف انداز که هر نازنو
نقطه یک نقطه است بی اعلی خطوط
آن نگر دلی که هر آدم بود
نفخه ثانی از راه وجود
نعمه اولی است او از راه عشق
موج یک موج است و صور صد هزار
گر خضر آید تو را او موج
او نشین موج است آخر موج هم
محو در بحر شد و مشکل است
اندر هم کثرات کثرت وجود
یوم ما هم مراتب دراز
در ها باشد در او را سکنا
چشم معنی فکر انکه ذکر ها
ای مراتب طی بمعمور آن
زین مراتب باقی بساط وجود
کاه او دار او نگه چون آن

اندر صدف از بهر تو هر جوهر
ره یکی از رقص موج وگر
آن جوهر وحدت حقیقت
موج اول اول از ارض
اسماء ارشد و دیگر
مهر یک مهر است ذره
ارزه که است عالم موج
هر چه بینی از وجود از عدم
وحدت و معنی فرد آن فهم
صورت ها اردها
دار ایمن
در ها و جوهر ها
بر خلاف فرها
اجه معنی از بر
هیچ جلوه از معنی عدم
جلوه عالم از همه

[illegible]

از در سوی سرا و بو اندر ره سم [illegible]

اینه مراتب [illegible] بنماید سابر

در فرشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

نی شمع حرم است و نه خار رهگذار
مرد حق را دلی بلور از روزن
حسن ظاهر را دلی از ره دلیل
است در قلعت بلد مهر یار
باز کی حشمتان سغری را ز غلد
بر سر خاک بلای یاور است
آنجها غایب نی دیرانم تو
بر صبر می مرد حق بلکه زی
همیشه هان چو صوت دیگر
خوشیان دلی بر شعراحی تو
بر سر خاک بلاد جان حمید
ام خیال تصویر لوح مرکب
رشته عالم همه درد سخنان
گاه مرد و شد دکار وزیر

دل نه در جدار است نه آگهی بر خبر
ای بساطی بط ... دلق نوش بر
ای جهدار بلور ... حلقه
و هم علم سر را شکوه
روز حشمتان را او ...
بر کدام ده ... تو ببین
حقی دلی در سفر دیوانم تو
انجمن را از کار او
و بحر داد فخر
صور آنها اگر ...
بر قهر او از کرم ...
ما سوی شد همه سحر ...
آسمانها ورا ...
سر ... را علم

[illegible]

[illegible]

نالهٔ بر پا [illegible] بس مهر
ای خدا جان [illegible] بار دهد
ما کجا این [illegible] یار دلی
در خراب [illegible] بر غرور
دارد [illegible] که سوی تو رسد
جمع [illegible] در این [illegible]
این بر اش بی تو جمعی
گاه بیرون [illegible] تو شمع باز
نور [illegible] در دنیا چه شمع
آئینه خورشید [illegible] انعکاس

[illegible] هر یکی [illegible]
عشق اندر دل فرا [illegible] قرآن
چون [illegible] حسن در روش [illegible]

چون شد بیدار حسن [illegible] خواب
در [illegible] خواب بس [illegible] شد
در [illegible] می [illegible]
بر [illegible] عشق [illegible]
مرجع تو [illegible] دل تو [illegible]
[illegible] ابدل [illegible] ماه [illegible]
[illegible] جمعی بر [illegible]
نور تو [illegible] شمع
روز شمع [illegible] خلق
شمع [illegible]
نور در مرات [illegible]
هیچ حسن [illegible]
[illegible]
صدق [illegible] حسن
باقی حسن [illegible]

دید [illegible] خواب
خواب [illegible] بیدار
ما کجا [illegible] آینه ماه [illegible]
هم [illegible] روی یار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] محسوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عالم محسوس فانی [illegible]

[illegible]

وگاه [illegible] معشوق خوشتر

[illegible]

[illegible] عرفان [illegible]

تو [illegible]

گر [illegible] خضر [illegible]

بلکه فانی [illegible]

خضر و موسی [illegible]

[illegible]

که [illegible]

[illegible]

خضر [illegible]

[illegible] آن نور [illegible]

خضر [illegible]

[illegible]

بر خلاف [illegible] معشوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما مرا دور از کام ناکامی تو

عشق خونین ... [illegible]

عشق ... درد ... [illegible]

ما ... طالب ... [illegible]

بر ... [illegible] ... بگذار

ما ... [illegible]

... [illegible]

خالصان ... [illegible] ... در

... [illegible] ... قرار

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بشکنند

... [illegible] ... قرار

عشق ... [illegible]

بی خبر ... [illegible]

خطبه ... [illegible]

... [illegible]

راه عشق ... [illegible]

... [illegible] ... قرار

... [illegible] ... عشق ... [illegible]

در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

عشق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

می جهند کله دل بیداری آن
چون ز رحم [illegible] نیز باله [illegible]
این نظر اندر [illegible] و خشر
مشغلتم دل جای [illegible] روز و شبان
کام تو خواهد الحق [illegible]
انبیا این بس [illegible] که [illegible]
غیر حظ جان تو این [illegible] ابد
کله بنیاد تو شبان دهن تو
الطبیعی خصم [illegible] شد کجا
ای [illegible] راند [illegible] چیز تو [illegible]
هر [illegible] کرکا [illegible] زاده و شبان
فکر کن آخر [illegible] طور [illegible]
سینه را [illegible] چه بر نور [illegible]
گر بسر [illegible] بره [illegible] خلاف

انبیا ما نجس شبان [illegible] رحمه
[illegible] زبان [illegible] خشتی بر [illegible]
[illegible] شب [illegible] دل مشغلتم
چند بگریزی [illegible] غم [illegible] ازان
خاطر ار گم [illegible] خلاف
مر [illegible] ابر سوی [illegible] از او [illegible]
انبیا را [illegible] عقل و غرض
به جز [illegible] خصم او [illegible]
دارو [illegible] بخش [illegible] ظلمت
امر و نهی [illegible] کردگار [illegible]
ای طبیب [illegible] منع [illegible] شکر
فکر خود [illegible] ملکی [illegible]
ای برادر فعلهای انبیا
سر [illegible] نماند [illegible]
جز بامر و حکم انبیا تو هیچ

زیر حکم نافذان آن [illegible]
اندر جهند [illegible] اندر [illegible]
و در ره جهد [illegible]
ای شبان [illegible] فقط [illegible]
رو بنا [illegible] شبان کن [illegible]
انبیا را [illegible] مقصد [illegible]
جز طلب اند و تو [illegible]
از عجز [illegible] بند [illegible]
در [illegible] از [illegible]
سر به [illegible]
از [illegible] تو [illegible]
جهد [illegible] اول [illegible]
[illegible] بر [illegible]
جز کلاه [illegible] دل [illegible]

[illegible]
جسم [illegible] روح [illegible]
[illegible] جسم [illegible]
[illegible] جسم [illegible] جنبد [illegible]
[illegible]
فکر [illegible]
[illegible]

[illegible]

هر بلا جز از حسد دیده اند | از حسد آدمی رسوا شود | این بلا جز دلش را بس لعین

این [illegible] همه دل [illegible] | از غرور دلبر [illegible] | خوش [illegible] سر دل را [illegible]

[illegible] | هر که خواهی آورم [illegible] | [illegible]

[illegible] | جز [illegible] نبود [illegible] | [illegible]

که [illegible] | بیرا [illegible] | [illegible]

[illegible] | بس [illegible] | از [illegible] غرور

[illegible] | [illegible] مرحوم [illegible] | [illegible]

هم [illegible] خدا [illegible] | [illegible] از [illegible] | نظر باید [illegible]

تا [illegible] نظر [illegible] | تا [illegible] شرح انظار [illegible] | [illegible]

[illegible] | تا [illegible] فضل [illegible] | جز [illegible]

فضل و رحمت [illegible] | هر [illegible] از فضل [illegible] | [illegible]

[illegible] | هر [illegible] | [illegible]

[illegible] | بس [illegible] در [illegible] | [illegible]

ازره فضل و [illegible] | هر [illegible] کار ما [illegible] | کار [illegible] باید [illegible]

خود [illegible] خود [illegible] | آنکه [illegible] | آنکه [illegible]

آنکه رحمت [illegible] | آنکه [illegible] | بس [illegible]

گر تو [illegible] | از [illegible] | [illegible]

[illegible] | منظر [illegible] | آدم منظر [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] منظر [illegible]

[illegible] آدم جلوه [illegible]

اول و آخر [illegible]

جلوه [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

صورت [illegible] جلوه [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

از [illegible] اسم [illegible]

منظر [illegible]

[illegible]

منظر [illegible]

از خدا [illegible]

[illegible]

مظهر کلی عشق لوح آ[illegible] | الماس در وجود خدا آید | مظهر قهر و دهر [illegible] مصطر

[illegible] بلعل [illegible]

از [illegible] راجع سوی [illegible] | قطره‌ها [illegible] سوی بحر آب | جنبش [illegible] سوی [illegible]

جنبش نار [illegible]

طفلان [illegible] | ارکان [illegible] و دیدی [illegible] | ار چه [illegible]

انجم [illegible] چه از [illegible]

ار چه [illegible] مرکب [illegible] | سوی مرکز [illegible] | در وجود لطف [illegible]

در انقلاب در تنازع در [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] شوند | جنبش [illegible] جاذب شوند | [illegible]

چند و چند [illegible]

قهرها [illegible] لطف‌ها [illegible] | [illegible] | در [illegible]

ارکان [illegible] بالا [illegible]

قهرها با لطف [illegible] | لطف [illegible] | قهر [illegible] لطف

قهرها لطف زاید [illegible] | قهرها بر لطف [illegible] | [illegible]

ار کیا آدم [illegible] | ار کیا [illegible] | ار کیا [illegible]

در [illegible] | ار کیا [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

ار کیا [illegible]

ار کیا علیم [illegible]

ار کیا [illegible]

در [illegible]

در [illegible]

در [illegible]

با [illegible]

از [illegible]

سبب [illegible]

با [illegible]

ار چه [illegible]

[illegible] شقطع [illegible]

صورت [illegible]

کاه [illegible] صور [illegible]

[illegible]

علت و معلول [illegible]

[illegible]

[illegible]

خط [illegible]

خط [illegible]

از [illegible]

از [illegible]

با [illegible]

[illegible]

او [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر بلای تو شاد و خرّمم

از خوشا دردی ... در ما نشود

از خوشا جانی ... [illegible]

از خوشا جانی ... جانان شود

رفت ... [illegible]

[illegible] از ... سیحانو

... شکوه چشم شاه ...

دید مهر ... [illegible]

... [illegible]

کفن ... [illegible]

از دل ... [illegible]

خوشا ... مرا هم [illegible]

تا و ... [illegible]

ای خوشا راهی ... [illegible]

وی خوشا روی ... [illegible]

وی خوشا ... [illegible]

وی خوشا ... [illegible]

و اندکی ... راه و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جبر ... [illegible]

... [illegible]

دید ... [illegible]

... روشن روشن ...

... [illegible]

چشم ... ای امام ... [illegible]

... [illegible]

رو ... [illegible]

ای خنک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

لاله زار کربلا

... [illegible]

رو ... [illegible]

در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مطهر ... [illegible]

رو ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

علم دو علم است تحقیقی [illegible]
[illegible] تقلیدی [illegible]
علم تحقیقی صفای [illegible]
سینه را ارباب آن [illegible]
علم تحقیقی است [illegible]
علم تقلیدی است [illegible]
امر انبئهم بآدم از [illegible]
فراهم بر [illegible]
با ملایک [illegible]
در ره تحقیق [illegible]
[illegible]
عشق [illegible]
بس [illegible]
[illegible]
در قیاس و در ره تقلید [illegible]

[illegible] جان آنقدر [illegible]
علم تحقیقی [illegible]
کاه لولو در صدف [illegible]
علم تقلیدی [illegible]
علم تقلیدی [illegible]
[illegible] علم تحقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علم [illegible]
کامل [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علم دیگر علم تقلیدی [illegible]
[illegible]
علم تحقیقی [illegible]
[illegible]
علم تحقیقی [illegible]
علم تحقیقی و تقلیدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علم تحقیقی [illegible]
[illegible]

[illegible]

خواب را بر تو مسلط می‌کند
آنکه ... خبر شوی از حال ...
بی‌خبر ... آنکه ...
انجم ... مفلس ...
آنکه بندد بار ...
آنکه دائم صحبت ...
آنکه زلف ... خم عشق
خوب ... باشد ... خم ...
تو برو ... باش ...
باش از ذکر ... در ...
فکر کن کاین ذکر کی آمد ز خلق
کی وجود ...
فکر کن در این ...

جان تو در ... می‌کند
کی ... داری ...
... چشمهای ...
این غم ... از چه ...
در غم و ... باشد
آنکه او ... خواهد بود
خون کند ... خم ...
آنکه با ... خواب ...
رشته ... از ...
گر تو خواهی ...
جان ... خلق
فکر کن غیر از ... کار ...
فکر کن در جان ...
زاول و آخر ...

اختیاری ... باشد ...
تا شوی بی اختیار از ...
گوش و چشم ... می‌شوند
کی به ... چشم ...
آنکه خواب ... بیدار ...
آنکه ...
آنکه دائم ... جام ...
آنکه ... شد ...
ذکر کن ذکر خدا ...
... چشم ...
تا ... از ...
فکر کن کاول ... در ...
از چه ... خلق ...
فکر کن در این ...

[illegible]

بندش از مرغ جان ... باز کرد
فرو نماند دل ... طلعت
کو کشد جان ... شور ... قدیر
در فضای ... پر قدسی جلال

این قفس انداز و فکر یار کن
مرغ باغ قدس را ... مرگ
ای باز سپید ... باور ... آتش
سوی ما باید ... و ... بسیر
از چه وحشی سیر ... [illegible]

در قفس سپهبار قدسی را ... بین
شاه شهر انس ... قفس
در قفس ... او ... آتش
چند در دام ... از ... [illegible]

بر سپهدار ... مگر گذر
تا شهی راه ... و ... سو
عاشقان ... عروج
فانیان از عشق ... [illegible]
از شه ... بهر ... الله
بر سواد الوجه ... رسید
لعبه سوصو ... تا ... بجز
برشها دن ... را ...
جسم ... مرغ ... [illegible]
گر سیاهم ای سیاهی ... بنیت

رو نوا جو از طریق ... نوا
خالکشان در چشم ... نظر
رو نظر ... بر شهید ... [illegible]
ای خدا ... عندی ... [illegible]
سرسبز بوبلار ... سعید
سلسه ... شام ... نوا
انکه شبک ... [illegible]
در ... نظر
جز سعید ... بل ...
با نوا با خواجه ... زرد
گر سیاهم بر سیاهی ... [illegible]
گر سیاهی ... از ... [illegible]

... قدس سو
... [illegible]
... الله
رزق ... [illegible]
فاخ ... سیاه ...
باز گو ای ... سیاه ...
انکه خط ... [illegible]
این سینه ... آمد ...
... فرها ...
از ... ده روم
... دانشها ...

گرچه ... سینه ... دیگر
در درفش ... [illegible]
من ملک عاشق ... از در
از جان ... جانم ...
قصه آتش ... از ... [illegible]
... [illegible]

بر سینه ... تا ... [illegible]
گر سیاهم ... [illegible]
از در فرح ... [illegible]
ای ... [illegible]
گر ... از او

گر سیاهم ... خلاف ...
ای سینه ... [illegible]
من چه ... در ... حیات
... بر ... [illegible]
ای ... تمام

عشق ... و بعضی ... [illegible]
دانه ... که ... [illegible]
صورت و بعضی چه ... [illegible]
بعضی ... [illegible]
انجا ... [illegible]
قشر ... [illegible]
گمتر از ... نوا ... شهر
سیرت خاک ... [illegible]
خلق در صورت چه جز ... [illegible]
بس صدا ... [illegible]

جز ... بسیار ... [illegible]
مغز باید تا دهد دانه ... [illegible]
صورت ... جان ... [illegible]
ظلمت ... انوار ...
صورت ایمان ... [illegible]
که ... [illegible]
مغز آور ... [illegible]
ای ... [illegible]
گر ... [illegible]
لب ... [illegible]
جز ... [illegible]

... باید ... [illegible]
بس نشاط ... [illegible]
... صورت ... [illegible]
صورت ... [illegible]
تا ... [illegible]
گر تو ... [illegible]
بس ... [illegible]
جز ... [illegible]
به صد ... [illegible]

مغز طاعت خلاوت است ای ذوق

خویش را محو کن با آدم کی

حیث برکو صورت بی جان خاک

صورت از معنی کانت تنگنی

دانه هر طعمی قشر هر گل

جوهر شناخت عرفان جان

جسم رو از ما جهان بی عوض

لب‌ها سرها دیگران ۵ بر گشته

قشر تن بر لب‌ها با جان

معنی شاید سر از لب

یظهر للعبید ما کان

جسم حیات دیده ام

هر دو جسم فلک ملک

عالم محسوس لکن آمیخته

ذوق عرفان جز راه شوق

صورتی از جان جز نقش

برخیال صورتی هرکه مبارک

ملک در صبح باز و اوصاف

ما خیال آب بر انوار

جبه الفقر است از اطوار

لب‌ها ظاهر شود

زیر قشر کفشه

جسم بشری خروس

لب‌ها بشکری کاه

سرها ظاهر به معنی

تن بوجسم خبر

دوست نهان شکری ظاهر

چشم سر به تن کار

از سلام قرب ما

ذوق را باشد سفر

جز خیالی نیست اوراق

صورت ذهنی ذره

جز خیالی نیست در صورت

ای محمد کان ۵ کان باب

روغنش

قشرها بیند

ای رسول الله

گلشن ظاهر خوب

نوم دیدن

باجه آب سوخ

چشم بوجسم

غیر محسوس

عقبی دنیا قشر بر

با اولی بدکان

از عجب است

انجان دنیا سبب

از چه عقل دردرون

گر نباشد بشعر دنیا

عند ابن دنیا

شیخی دنیا اکبر

دافن از قوم

د دنیا صورت

اول عقل است

معنی ظاهر

افزایش برتو از اول

از این ته

د در به این

صورت اخرا

خود ۵ صورت

با جبه صورت

الخبر رازالی

صورت زفر در بیعت

خلق حب

دل حو

ای بار

افضاح

سفر

از اجل

انکوا

سر ایب

نا چه

از شجر

بتمر حضر

کر از آن

از خیال

با غبار

کر درجسم

بر منی

کاه میوه میوه

از رضوان

نطفه زنگی همان زنگی شود
بی خبر از نطفه باشد در رحم
پادشاه راه سلطان شود
گهی این مصرع برآید قلب آن
کار چون با دوای نغز کن
مخلصی اند اگر زده باز
سر بود هر برگ از چه وصفا
آن کسی که از آسمان متول
دل ای مرد خدای اند عقد
غیر با می دید در عالم زنگ شود
ای حسن ایمک منم خود خبر
این تنها این شهدی نی هر سینه

غیر زنگ کی دیگر زنگ شود
با همه حب نطفه در این جهان
حبیب از رحم برمانده است خاک
وجه نان خاک او از خشم
حب برون آید چه با شد خاک او
تا شود برای ار زنگان شود
گندم از گندم بروید جو ز جو
که نشاط کار شود برای بار
بر اساس عارفان عرش شود
جز براه راست ای غافل مرو
گر کسی در عشق با نغز کی
مغز طاعات و اخلاص و یقین
این سر همه حضور خاک نه بر سلطان
اگر شنید ار سر دار مجاز
رهبر جهان صورت و از سینه اند
از همه فیضی عالم رسته اند
سیر انبیا سپهر جز وفا
با لب تشنه می این گفت شیر
آنچه شاه کرد بلا سلطان رسول
نشکستم تشنگی سهم شفیر
از نی دهد نواها گو
عشق و از نی نوای از خود شو
از نوای نای حیران اند
زنده اند از آن فیض بی روال
بر رهبر فتح و خون حاضر
تا که ونی لعمه و دیگر
هر چه میماند ز جهان کم
ای بلا کی بلا جان است

آن سر عقیده اند چه تعلیم
از ان اسم علیم و فلان دولت
آن اسم قلب و نعمت سفلی
از نی و عقل سفر ان اسم
کرکرات اسم با عالم
ای غیب بعض با کرم
حق سر از سر اسم به قولی
از ان دو که نی با نور نی حق
است حمید آن از جان
چند از حق تعلیم
چند اسم ان از بیعت
تا وصف سیر اسم
چند از حق در درد
چند و وصف که بیعت
این اند ار آن تا بیعت
چند از آن جا نوشت
این ندا لو ستم
و زنده عالم از ندای

از ما راه و در اسم
سر اسم نقیب و اسم
اسم اسم و عقل
که ندای ای ز بیعت
دم بود از این کلمه
منبع اسم اسم
دم صبح که دمد
ز صبح اسم با
نقطه و باطن اسم صبح
و انشاء عشق و نقطه
با نام عشق و نقطه
این به عهد صبح
شام رادمند ای روز
سر بر اوک نی
بر آنست که با آن
تا قیامت با نظر
که چه نقصان

اتصال و روحانی
افلاک و از ان
چه از اسما

آه آمسمضبور دکوی اینه منم
عمر سشندم آدم روح فرا
ازندای تو منزه بیسه اک نش
نه سپهر افلاک بلکه خاک بر
چین ندای تو ازدر آمد عیان
حق نزاع بجو هر منجیت
نز ندا در السته بلا
سپرها ار ظهور بطلش
در عهد ماز سپر آن ندا
راه هر اری عجب عهد ادم
حقی ایکی اندکم اتنا چو
ایکه طی ازتو جمله ایدر راه عشق
حقی بر که هر چه سیحه
ایدیم ازپهر بار او

در الستی غلبه بعجر
ازندای تو فلک بلاجو شش
عرش فرش پرتوی ازکه هلال
چین ندای تو در آمد فلاز
هر عشق نشسند انلر کرد بیان
ازندای تو ندای حق رسید
زلستی ازندای تو بها
مابد بهار ندا بو باشدیم
لکز کجا آمد الست و ابر بلا
تا نبد ظاهر زست آن ندا
ایکه آسمی هر بزم خضار
الست غلبه حق در
کامدیم ایمی بکدرس که بلا
هو نو از پهر نفر انکه
بر وفا هار دوست حق
بر رولی و جای نسن قو توبا

نز ندا ر سه ما باوح عرش
مهر وه جن هر یکه جرش
ازندای تو جمله افلاک بر
نز ندا لسک از آن نار
بو ندای تو جبر حق اندر عجب
نای سر الدال وصلت و سید
تا جبر شکار ندا ار حق
تا بلا حل و لاله شدیم
تا همه افلاک ره ادم
انک طاهر در بلیس سوز
حق بلا کو دید آتش
الست آن بلا ارزو
هر چه فرمان اکا
بر عهد بلی و دو
مرحب قو توبا

[illegible]

[illegible]

هرچه هست در جوش [illegible] است

هان برو منصور داره [illegible]

محو یارم حیف جانم [illegible]

بعد از کشتن و بیمارم [illegible] سوز

بی سبب اینجا نمی آرم قدم

هان برو منصور [illegible] کار

یار می گوید بیا [illegible] راز

یار می گوید ز سر [illegible]

دست [illegible]

یار می گوید [illegible]

در ایوان باید آمد [illegible]

ای فرشته تو [illegible] از [illegible]

ای فرشته [illegible]

ز شمع [illegible] مرا [illegible]

آه عشق [illegible] و [illegible]

گر رضایم تو [illegible]

هان برو منصور [illegible]

خوب کار منصور [illegible]

رفتیم اینجا [illegible]

غرق و گم [illegible]

یا ورانند [illegible]

هرچه داری در راه [illegible]

سوی [illegible]

یار می گوید [illegible] شام [illegible]

نرم در زیر [illegible]

یار می گوید [illegible]

ز اثر [illegible]

هر کجا از [illegible]

[illegible]

رو بجای [illegible] باز

هان برو منصور [illegible]

راز که دارم [illegible]

گر کرم [illegible]

هان برو منصور [illegible]

رفتیم [illegible]

یار می گوید [illegible]

[illegible]

یار می گوید [illegible]

یار می گوید [illegible]

گاه [illegible] گاه [illegible]

[illegible]

ای [illegible]

بهتر از عمر دار عشق ظهور
جذب شد جمله اهو از ابدا
ما همه هر یک بتو بنهند دست
ای دنی افرد بر احمد خطا
از برای تو بسی بر دوش ضعف
ای بر منور عبد و بنوالی
نوی بجز جذب احمدی جو
ایها الطامع نسمعشر تو
از نبی ملک تک شده تو جلد
دست حیدر از حجاب ظاهر
بر دل احمد شد آب علی
مصطفی هر سوی از باده
جز علی دیگر نبد در میان

و بدای ادنی احمد در سبک
از حجب ملک تک احمد ماوی
از حجاب لطف و از
از حبه بالا شدی محمد
ما که بر توی ثمن او اوادنی
سر الاعلی الا
گفت حق در حجر
احمد بالا ابرار
جذب بد آل
گفت بالا محمد
از بر فلک
دید حق
جز علی دیگر محمد

جذب جادر ابدا احمد شد
از حجاب نور و ظلمت
احمد
جدر جاذب
لا انسب ابعد
بار فدی آل
انبیا دابد
ای
صل علی

[illegible]

از علی [illegible]

[illegible]

موی خضر می‌آید از لب‌ها / ز رسم آرزده می‌آید بارها / در بهشت عشق باده داد کلام

فهم هر کس داند گنجینه عجیب / فهم تلخ لیکن مرا از جان تمام

روز و شب با ما شرح جای باز گو / عام هر جهد علما را انه الملک

عشر را اینجا باید دم نوا / از سخن هر جای خود [illegible]

نفس [illegible] / از خموشی نفع است از الفت

فانی شد در درون ما / باز معلوم اراده راز است

نجم بس گنج را نه کار سوخته / گنج آن بهره اش اندوخته

سر

آتش ابراهیم را نمو زبان / ار که با هوا [illegible]

نفس نمرود است [illegible] جا [illegible] / روح در عشق [illegible]

تا بود دم در بیابان [illegible] / دو صلح [illegible] جسم / از [illegible]

گر دلیلی که داغ [illegible] / که بر فهم [illegible]

گرچه عقلش [illegible] گیتی / کم سکوت فخار بسیار از علو / گر [illegible]

از [illegible] تعلیم آن [illegible] / از زبان خود [illegible] / در زبان [illegible]

در زبانی او بیابد [illegible] / تا [illegible] بود [illegible] / [illegible]

لازم است آن پیر بود [illegible] / ز عشق همه [illegible] / است آتش بهر ابراهیم

خائف از آتش نمی‌گو خلیل / دان زبان [illegible] نمرود

نفس [illegible] / روح [illegible] / [illegible]

[illegible]

بهر عشق کامل ... شد ...
با تو در ظاهر ز رحمت دم زنی
آنکه جبر ... از نفس ... باز ماند
آنکه رسته از سکار و از زمان
آن پدر با انجبان عشق ور شاد
هم زبان تو شد و آمد فرح
عشق کامل نفس کافر کاملی
بهر ما طفلی بود غفار جو
انعم لی ... آیات
از جبر ... و ... باشند
آنکه در بعد اند ...
آنکه ... بخت ...
هم زبان شد ... فضل جو

از سماء بعد خو فرود آمدم
مرد کامل از بهر فضل و داد
تو شنی ... ورای عرش راند
با تو از رحمت الکرام ... گشت
بهر طفلش نطق طفلانه گشود
آنکه خلق ... گشت
شه ... ورای عالمه
این تنزل ... بعالم ... دگر
آمدند از فضای در دراز
در لباس خلق ظاهر گشته اند
هم نشین ... اند از ... ما
تا مرا در راه بندی ... کار
... ما ... جو
این چنین ... مرد کامل است

آنکه عرق بحر وحدت آمدی
روی از رحمت بسوی ...
آنکه ... بود و با ... جمع
چون پدر بر طفل ... رو کند
آنکه علم از ... موجود ...
با تو از این هم زبان
این تنزل ... کامل ... ارو جو
زانکه از طفلان ... ممتاز
در مجاری عالم دنیا شدند
آن کسان انوار ...
از بهر مهر ... اقلام ...
آن کسان ... اند ارکان جلیل
این سخن ... جز ... داد

[illegible]
نقص کامل ... [illegible]
[illegible]
از ... کامل ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
نقص کامل ... [illegible]
از ... [illegible]

[illegible]
ای ... [illegible]
[illegible]
آنکه ... [illegible]
[illegible]
دل ... نفس ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

کفر شعر را عقل [illegible] نام
حسن را هر دو عالم [illegible]
من چه مرغ اوجم ایدل [illegible]
تا شکسته بالهای [illegible] نشند

چشمهای تو ظاهرا در خواب ناز
چون رفتی دیدهای [illegible] در خواب
می نخواهد چشم من از [illegible]
گر بصورت [illegible] در [illegible]
ظاهرا در خاک زندانی منم
آمدم در خاک [illegible]
[illegible] مجمع [illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
اولیا [illegible] با مام [illegible]

لا ینام [illegible] رب [illegible] — هر دلم را [illegible] حسن دیگر است
در زمینم با تو [illegible] — میدهم [illegible]
که بود [illegible] — [illegible]
چون [illegible] — بر برم [illegible]

ای دلی اندل [illegible] — ای [illegible]
بسته چشم [illegible] دل [illegible] — خواب [illegible]
[illegible]
دل [illegible]
حسن دیگری [illegible]
از روانم [illegible] — مرغ [illegible]
گر نخواهد چشم [illegible]
تا منم در [illegible]
صورتا [illegible]
رو [illegible] صورت [illegible]
مختلف از [illegible] — آنکه [illegible]

از این جا کی ... از او ...

کو نصرت و دانش در غدیر

از برون ... بر جوش ...

زنده از منبر ان فخر ...

بر ... الهی ... غدیر خم ...

از ... او ... منکر ...

بس ... از ... شد بلند

... خدا ... بدید

از زمین تا آسمان ... برار ...

... به کوثر ... کند

ان ... غدیر آمد در ...

انکه ... ولی ...

... حق از ... خلافت ... اند

بر جهان حق علی ...

بر ... غیر از ... جز علی دیگر ندیدی مصطفی

غیر احمد ... ندیدی مرتضی

مصطفی از امر و فرمان خدا

زامر حق تبلیغ ... از ...

علت ... عقل کل

آن ... رسول ... الحق

از ... بلا ...

دست حق ... خدا

مصطفی ... مرتضی ...

در ... غدیر خم ...

مرتضی را مصطفی ... بلند

بانگ ... ما ...

... زامر ...

جبرئیل ... احمد ...

سینه ... سینه ...

... و الا ... بر ...

حکمه ...

... غدیر ...

... قول ... و ...

... غدیر ...

... خدا ...

بس ... فلک

... بر ...

... مرتضی ...

[illegible]

روی می‌پوشید بس [illegible]
بلکه از اندیشه‌های [illegible]
خوش [illegible] خواهست [illegible]
از زمان [illegible]
[illegible] نفی [illegible]
[illegible] اخذ [illegible]
چون درک [illegible] اعظم [illegible]

شرح

در [illegible] مزه [illegible]

ح

جستجو نو برادر [illegible]
رو بجوا [illegible] در [illegible]

[illegible] رکوع [illegible]
خرسوی مهر نو [illegible]
رو در شرح [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد [illegible]
نفی از او [illegible]
نفی او [illegible]
وصف حد [illegible] قلزم [illegible]
قطره [illegible]
می‌توان دانه [illegible]
پس چه [illegible] حکمت [illegible]
روی داد از [illegible]
از [illegible] شنید [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
تا [illegible] در دلش [illegible]
انجا [illegible]
در [illegible] باش و دائم [illegible]

[illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] صد [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible] نفس [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] در [illegible]
زانکه [illegible]
بیش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خوب [illegible]
بس فقد العلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
دل با [illegible] لطف [illegible]
روز [illegible]
جان خود [illegible]
چون [illegible]
[illegible] از [illegible]
ار چه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

روح من بدر عیب
سحر از افلاک ۵ اعجاز
سحر این افلاک
از سخن ..... ادراک
اگه بسبب ..... شنهاد
مرگ از ..... وسیه
انجمن با ..... از خدا
از سطلق ..... مجوب
انجمن با ..... جلالی
عزرا با ..... گرفتید
انجمن با ..... مجید
انجمن با ..... در جهان
..... با ..... دیده

..... مرفق العیب ..... مرفق العیب
..... از ..... بالله
..... جسم ..... دلو
اراک ..... بار
الف ..... دکاه ..... اولیا
سعجزه محسوس ..... اکه ..... سید
..... دکار
..... با ..... دراز
..... بدار .....
فرق ..... با .....
با ..... در .....
..... ارکج .....
..... انجمن با .....
از شام ..... سطلق
از خدا ..... از ..... لز
از کجا ..... شنید
انجمن ..... خسته
داشته ..... دید

[illegible]

در بحر شکسته افواج ملک

ای همه از اوج تو [illegible]

ای ز ازل عشق [illegible] حکم تو

کار همه [illegible] نخ شانه [illegible]

زیر حکمت دائر دائر مستقر

گر نگاه تشنه لب آبی [illegible]

قادرم ار حق دهد [illegible]

گر بجنانم لب خود را دمی

دائر ارم [illegible] فلک

من نیم طالب دیگر [illegible]

زیر حکم من بود [illegible]

بسته ام [illegible] در [illegible]

ای [illegible] هیچ در این راه

عهد بربستیم ار جان سازم فدا

در اجازت بهر یاری [illegible]

ده اجازت [illegible] باز [illegible]

بهر یاری تو [illegible]

حکم کن ای امر کن ار [illegible]

ای ز امر [illegible] ارض و سما

ما تمامی بنده فرمان تو

آنکه عاجز [illegible] بار او [illegible]

گر بخواهم عالمی سازم [illegible]

نه بجا را [illegible] عالمی [illegible]

من مجبطم ای [illegible]

نیست [illegible] بغیر [illegible]

ارمن آمد [illegible]

ده هم در [illegible] داور [illegible]

عهد بربستیم ار جان [illegible]

نوش سازم [illegible]

سر دهم در زیر تیغ [illegible]

ار شما [illegible]

[illegible]

ار چه [illegible]

ار [illegible]

ار [illegible]

[illegible]

منم عاجز [illegible]

نه چه [illegible] راه [illegible]

[illegible] ملک

ار چه [illegible]

ار چه [illegible]

روح [illegible] درادم [illegible]

عهد بربستیم [illegible]

قید [illegible]

عهد بربستیم [illegible]

عهد بربستیم [illegible]

[illegible]

عهد بربستیم از [illegible]

[illegible]

عهد بربستیم [illegible]

[illegible]

عهد بربستیم [illegible]

[illegible]

عهد بربستیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

عهد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

س. م.

۱۷ بیت

غیر [illegible]

[illegible]

بیت

کفر و ایمان [illegible]

زانکه او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غیر [illegible]

ن. ج.

حبیب [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جز ندارد محدود باشد درک کو
درک جسمی روح روحانی خلاف

از ره درک اضافی جز که نیست
آدم ملکی کجا درک ملک

لا ابو محدود الا بی حدا
در میان بایست حد منزلی

لم ولا نی بود بر ما جاهلی
جز ضایع را باطور [illegible]

امر حاشر بر ما ای [illegible]
روی نه جان باطور خلاف

راه لم راه صفات
ای همی شد از الاستکت

ذات را بر ذات نهد [illegible]

جز را محدود جوار درک کو
جز ورای درک نهاند بسیط

نقل جز درک انظار [illegible]
از ره جبر و فرض اضافات

جز به بی حد منزل محدود
از اثر به یرموز بر بند

از نظر درک ها لو
بر قیاس قرآن قاطع شدی

از برای مردم دانی نهو
راه لم خوش اکر دیلم

بر جلال صفات ذات
ذات ما شد بلند ذات

بر خلاف سلامه و اما باز
از صفات ذات ذات

درک و جب بر امکان حلات
فطر بود اند جسم درک محیط

از من جز نکند درک فلک
جز تو اند درک بلند

بشر طوفان از افلاک راه
در این باز ما را اوزیند

از ضایع الصانع [illegible]
عارف مصنوع بر صانع شدی

راه لم دیگر اندر خلاف
راه لم ره عالم نهو

از موثر به بر حق
ذات حق بر ذات ایات

انقطاع جز [illegible]

[illegible]
از [illegible] نبود [illegible]
آن [illegible]
راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذات [illegible] صفات [illegible]
آن صفات [illegible]
[illegible]

از [illegible]
[illegible]
[illegible]
کفر و ایمان [illegible]
کفر و ایمان عالم [illegible]
[illegible]
علم [illegible]
[illegible] العالم [illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غیب [illegible]
[illegible]
غیب [illegible]

[illegible]

در جهان [illegible] از نفس [illegible] جامع

[illegible]

روز رو از طلعت [illegible]

نور آن [illegible]

این سپهر [illegible]

این سپهر [illegible]

[illegible]

کافر [illegible]

رو بر فراز این جهان بلند شو | [illegible] و بلند شو

عور [illegible] از غیر رو کار شو | [illegible]

راه فقر بر حق بود از خلق | بر خدا [illegible]

[illegible] | رو بنور شمع حق [illegible] از خلق

در ره آن [illegible] | خوش در راه حق [illegible]

این فنا ها [illegible] نیست | [illegible]

این فنا ها اعتبار آمده است | [illegible]

این سپهر [illegible] | [illegible]

مختفی [illegible] جلوه جاه | [illegible]

که جلوه مهر جان دیدار | [illegible]

این جهان در سوی ماه [illegible] | [illegible]

همچو شاه شیشه سلطان حجاز
تا ز کمال سانغ او صفا
طی راه عشق از سر ...
خواه الا سر تا مدارج طی کند
طلب در زمین فلک ز وار نو
گر بگویم شرح بزم و حال سر
مهرها بان فلک در زیر جلد
نور او فائی صحنه ظلمات خفت
گر شعوری نور یزدان اکهان
سطر انوار حق ... حق
نور و ظلمت ... دائم در قبال

گر عطش میبود در سوز و گداز
بی حجاب آمد زبس در راه حق
ای حجاب از سر اسرار ...
که هلاک است دگاهی قسم
زان مدارج تا معارج طی کند
در بیان طلب از در بزم عام
از شغف‌ها از خلقش بر زر حجر
طلب در زمین فلک وار ...
تا بهی شو زیر زر بر
چون حلال آید طلب مخفی
مختفی هر گز بکاری دل ...
لیک هر موجود را ... تا بتا
نور را بر نور ها اثبات ...
کی شدی تا جنبشی ...
ظهور اندازه چه ...
تا حیات بی حجاب

[illegible]

سرمد گرمی عارفی بنده از — گرمی خشیی داند هنر
حج گرم شو در ره طاعات حق — تا به ننبی از بصر آیات حق
هست گرمی موجب عز و شرف — لیک سردی موجب موت و تلف
هست گرمی از حیات و زندگی — سردی از مرگ است و از افسردگی
اصل گرمی خود چه آثار حیات — لیک سردی خود علامت بر ممات
گر حیات جاودان خواهی همی — نی فرار گرمی خود هر دمی
اشرف الناس شد احمد — بهر بنیاد کار شد اسم
گرمی عارض لقلق فائج بعو — گرمی حاصل در جان ره
گرمی انسان ز نار شوق — نار شوق در دل و جان
گرمی عشق ست ها اند فلک — گرم دوق ذکر حق
گرمی از جان شد و شد سر از ... — تا لگد اهل عالم آید ...
گرمی تن عارضی آمد همی — چون بیاید نور روشن ...

[illegible]

من زفاک [illegible] از مزاج
صدهزاران [illegible] از علت [illegible]
زین سبب روحش فزاید آب و تاب
همچو [illegible] نوح
مجملا [illegible]
هرچه مسعود زمین [illegible]
هرچه منحوس زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگری [illegible]
حال بنگر [illegible]
بس [illegible]

[illegible]

جهد منور ... [illegible]

جسم ... با جان ... [illegible]

پس ... [illegible]

جان ... جسم ... [illegible]

[illegible]

می‌کند بر آخر ... [illegible]

کوه ... [illegible]

سوی نوح ... [illegible]

ان ... نوح [illegible]

راز ... [illegible]

[illegible]

ایچره روح ... [illegible]

ایچره عیسی ... [illegible]

موج حیوان و صور ... [illegible]

جان ... [illegible]

جسم ... [illegible]

خبر ... نوح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوح ... [illegible]

پس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایچره ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جسم ... [illegible]

پس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خنس بجستم خنس فرا دام بود
دام را بس داد و چون نادان نکرد
از لباس جان باندر سحر سود
رو سلیمان جوی و شرح حال بگو
هر مهر خس از آن [illegible] سوز
منطق الطیر سلیمانی کجاست
از فراق یار بس دمساز [illegible]
چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت
[illegible] بحر فر [illegible] اندر [illegible]
او سلیمان نیست [illegible] دشمنان
رو سلیمان جوی [illegible] نطق [illegible] بشنو
[illegible] زبان [illegible]
با سلیمان روشن کار

این بیان از سهو [illegible] دام بود
بر تو جلش [illegible]
عور و عریان جسم [illegible]
شرح حال را رو تو با [illegible]
با سلیمان [illegible] اسرار
باز برگو [illegible] ای جان
جز سلیمان کی نماید در کر [illegible]

[illegible]

او ز باج [illegible]
[illegible] اختر [illegible] باز
[illegible] بر زبان

[illegible]

میرسد [illegible] سلیمان [illegible]
با سلیمان [illegible] فرا [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]

چند روزی [illegible] جان [illegible]
بر تو جان [illegible] از او [illegible]
مرغ جان [illegible]
ای سلیمان [illegible]
[illegible] سحر [illegible] آید کار
[illegible] سلیمان [illegible]
با سلیمان روز [illegible]
در [illegible]
کو [illegible]
[illegible] سلیمانی [illegible]
در شمع [illegible]
در بر [illegible]

از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
انجمان [illegible]
[illegible]
انجمان [illegible] نهفتن [illegible]
با سلیمان [illegible]
[illegible]
از [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سرّ مرد گر خوف از بنوا نشی
مشغول کار عجز والیه

اج در همه دور خلیفه حق بود
در باطن باید بواسطه
واسطه باید ظاهر آن سر
ظاهر آید در بیان بهو آن
حق نجات درلباس ممکنی
گرچه بر انها نبی درجمله
در بلاهای خلافی بوصف بزند
لیک در بنی بر بیر ازماری
از نهی کار سنه کان
درلباس خلقی تو بنید دل

از فلسفه حق دها جهدی
که صفاتش بد غشی بیا غلو کند
سلمی را لفو اجیه
درنه هر یک دخی سلطان باشد
نامی از ظهور سلطان قوی
واسطه در خلق و هادی نور
تا بود از انبهر دیگر
تا بگیری و خشم از انها
می نیاید و که گر کنون
با چنین احوال بد ز دید جبر
را که براطلاق کی خلاف
طاهر ابانو بسی خالی
در جهان حق نوید از زود
این سینها رسند از بهر

برغ جا نیارا جایه یک
نفس و اهدا رسول خوبند
در بیان خلق باید واسطه
ای برادر دل ببین
در الماس خلق باید الی
تا نشود از آن ابتلا
نسر اینها با خلاف نور جمهت
جانها را بدافروز بر جاه
صورتها با نکتهٔ در سخن
باطن در غنی در بر ازین
بهر جمع ابنا نفر فیها خلق
تا دهد ساح ما باباد از دواج

[illegible]

صبح و وحدت را نیست
المند ارند با صحبت صفات
از فراق انداز بعین

[illegible]

[illegible]

ای سلیمانی [illegible] ... در میان [illegible] ... ای سلیمانی [illegible]

[illegible] ... ای سلیمانی [illegible] ...

چون سلیمان [illegible] ... رفت [illegible] ...

سجده آمد [illegible] ... ای [illegible] ... خشم [illegible] ...

[illegible] ... برکشید [illegible] ...

قصه باید [illegible] ... زان سلیمان [illegible] ...

[illegible] ... ای سلیمان [illegible] ... در نهاد [illegible]

جمله [illegible] ... این [illegible] ...

این [illegible] ... کور [illegible] ...

[illegible] ... لاجرم [illegible] ... میکنم [illegible]

قصد [illegible] ...

ای سلیمان [illegible] ... وارهی ... از همه [illegible]

ای سلیمان [illegible] ... هم [illegible] ...

ای سلیمان [illegible] ... قائم [illegible] ...

کام اگر خواهی برو ناکام باش
دانه گر خواهی برو در دام باش
گاه تنگی گاه پهن گاه جام
گاه کلخ گاه [illegible] گه [illegible]
گاه شیری گاه روبه گه [illegible]
گاه بدری گاه مهری گه هلال
گاه هجری گاه [illegible]
گاه کوهی گاه بحری گه سمک
گه سلیمان گاه دیگر [illegible]
گه [illegible] گاه دیگر [illegible]
گاه دُرّه گاه دیگر [illegible]
تو چه [illegible] چه نور [illegible]
در [illegible] برزخ جمع [illegible]
ظلمتی و نور [illegible]
صورت [illegible]
از [illegible] و [illegible] جامع [illegible]
هر چه [illegible] صفات [illegible]
[illegible] فضای [illegible] تا بجید [illegible]
[illegible] اکه [illegible]
راز دل تا [illegible]
تو کجا دانی که [illegible]
تا توانی نه بر [illegible] زخم [illegible]
طعنه بر [illegible]
دای بر اندل [illegible]
خود حجاب [illegible]
فخر خود بر [illegible]
ای عجب [illegible]
[illegible] از [illegible]

چون تو خود بر [illegible]
[illegible] هوشیاران [illegible]
گر شوی سوی [illegible]
چون تو خود در [illegible]
چون [illegible] عالمان [illegible]
چون تو خود در بحر [illegible]
چون [illegible] اکه [illegible] مردان راز
تا [illegible]
[illegible] دیگشاه [illegible]
تا شوی در [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
چون صفات [illegible]
[illegible] این نفس کافر [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
شهر وحدت [illegible]
[illegible] از [illegible]
فارغ [illegible] این شهر [illegible]
راه وحدت [illegible]
راه شهر وحدت [illegible]
ارزه و [illegible] دل در [illegible]
تا [illegible]
خو [illegible]
تا رسد [illegible]
[illegible]
[illegible] بر و بر کار [illegible]

الا سلیمان جن باید در ظهور
هیچ خشمی ننگرد رخ را او
خشم حق بین صورت حق بنگرد
هیچ قول او برادر نشنوی
خلاف آب صورت [illegible] بین
[illegible] از نور [illegible]
شرک دیگر می‌زاید در جهان
لطف مطلق [illegible]
دوره او دوره عدل است [illegible]
می‌نگوید جز جلال [illegible]
دل خوش حق بر سر [illegible] نهد

بر کند ظلمات را از نهر او نور
ای خوش آن دیده که [illegible] او [illegible]
هر دلی اگر نی از نهر او
غیر اهل [illegible]
با هر [illegible] راه حق را [illegible]
جن سلیمان [illegible]
میر تو محسوس [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
غیر لطف غیر [illegible]
هیچ [illegible]
در ظهور قائم [illegible]
تا [illegible]

سوی صورت آید از معنی [illegible]
جز [illegible] خشمی [illegible]
[illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible]
میر [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا نباید [illegible]
[illegible]
دار [illegible]

دوره فتح [illegible]

دوره تفصیل [illegible]
دوره [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
دوره [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یکدمی در گلشن جانان برو
تا ببینی مرغهای نو بنو
ای بسی مرغان روحانی برین

در نوای مرغ خوشالحان در نگر
انجمن وارسته زاهد صبر زمین
در وجد آرند مرغان از عدم
از نوای زمزمه مرغان [illegible]

حال اشنو و صوت مرغان زار
چون بباغ [illegible] الحان [illegible]
انجمن برند دران لاله زار
[illegible]

منطق الطیر سلیمان است این
چون نفس لطف [illegible]
[illegible]
روز بیا [illegible] نشان از نشان

چون نوای خوش بلبل مرغزار
تا شود دل آگه از [illegible]
بی [illegible] در مرغزار
چون [illegible]

حال شنو شرح احوال مرغان [illegible]
صورت [illegible]
تا [illegible] بهار تو [illegible]

س [illegible]

۲۲ ابیات بی تعدیل
می گشاید راه [illegible]
زاغ [illegible]

باز همه آمد و مانع [illegible]
[illegible]
[illegible] چند [illegible]

دان [illegible] زبان [illegible]
بار [illegible]
[illegible] اشان [illegible]

در [illegible] خویش گلشن دلنواز
[illegible] قند [illegible]
[illegible] قند [illegible]

[illegible]
در [illegible]
چون [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

از یکو [illegible] نوا
بر [illegible]
[illegible] بر سوی [illegible] نوا
[illegible]
[illegible] بیاید [illegible]
[illegible]
سوی [illegible] آمدند
سوی [illegible]
[illegible]
آمدند و [illegible] نوا
[illegible] بر [illegible]
[illegible] بر سر [illegible] می‌نخجند

[illegible] نوا
این [illegible]
کامدم [illegible] نوا
چو [illegible]
از [illegible] امام
[illegible]
[illegible]
سرو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و سلام
[illegible]

این [illegible] حرم
[illegible]
از دانه [illegible]
[illegible]
شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صبح کو از بلبلی انشادی [illegible]
در درون گلشن [illegible] و باغی [illegible]
غنچه لب [illegible] گلدسته [illegible]
که در فن داغ [illegible]
بلبلی باغ و لا صغر [illegible]
[illegible] سوی [illegible]
کار [illegible] در باغ [illegible]
سوی باغ [illegible]
هر سرا [illegible]
در دم [illegible]
[illegible]
غنچه لب [illegible]

از نوای مرغ [illegible]
بر نوا [illegible] نغمه [illegible]
خوب بو گلشن [illegible]
گاه در [illegible]
بلبلی [illegible]
[illegible]
نغمه [illegible]
[illegible] از داغ [illegible]
گر [illegible]
گر [illegible]
هر [illegible]
بلبلی [illegible]
سوی گلزار [illegible]
دید [illegible]

بلبلی [illegible]
نغمه [illegible]
[illegible]
بلبلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چند [illegible]
خوب [illegible]
بلبلی باغ [illegible]
[illegible]
شاه [illegible]

طوطی [illegible]
قند [illegible]
[illegible] طوطی [illegible]
طوطی [illegible]
طوطی [illegible]
در میان طوطیان [illegible]
از [illegible]
در دل [illegible]
طوطی [illegible]
از [illegible]
باز [illegible]
[illegible] باغ [illegible]
[illegible]
طعمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
چند [illegible]
[illegible]
از [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای طبع ... دل ... [illegible]
از جوش ... داغم ... [illegible]
ادمی ... [illegible]
با ... [illegible]
از مطبع ... [illegible]
... [illegible]
انجم ... [illegible]
دل ... [illegible]
... [illegible]

بی طبع ار کز ز باید نوشت
رو سرای عاشق ادب در کار کن
بی طبیب ادرا ... [illegible]
ای لب ادیوان ... صورتند
بر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ادمی ارا ... [illegible]
ار چه ... [illegible]
ای ... [illegible]
بر ... [illegible]
... [illegible]

سود و سوداء ... [illegible]
... [illegible]
صورت ... ادم ... [illegible]
ادمی ... [illegible]
... [illegible]
ادمی ... [illegible]
... [illegible]

سفره را افروز [illegible] وجلال

زاده کان مصطفی را [illegible]

بر بنان [illegible] شاه شهید

[illegible]

ابر بحر آن [illegible] ملک

خصم [illegible] مصیبت اندر [illegible]

با سلیمان [illegible]

با سلیمان [illegible]

در صف [illegible] دلی

ای سلیمان [illegible]

اردمش [illegible] عالم [illegible]

مصطفی [illegible]

با صفاش [illegible]

رو صفا [illegible]

[illegible]

[illegible]

مهر جویان غیر حق از غیر برات
ای زبان بان حجاب [illegible]
من چه گویم هیچ گوهر ار [illegible]
[illegible]
بر سر ره [illegible]
[illegible]
در مقام [illegible]
راه [illegible]
صبر کن [illegible]
کونه [illegible]
گر صفا خواهی [illegible]
رو نشین در خلوت [illegible]
غیر ذکر حق [illegible]

رو حقیقه جوی [illegible]
روشنا [illegible] در هر زبان
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غیر کار حق [illegible]

[illegible]
شاه ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای [illegible]
[illegible]
رو مجرد [illegible]
جان [illegible]
یار [illegible]
[illegible]
روز [illegible]
[illegible]

[illegible]

فانیان نار فرقت [illegible]
چمن [illegible] دار بسته اند
رو بمیر ارتن [illegible]
[illegible] در فرمان [illegible]
چند چمن بر داری [illegible]
انجه را با [illegible] برادر
[illegible]
[illegible]
جسم [illegible]
بار [illegible]
هیچ [illegible] سنگ [illegible]
هر چه [illegible] سنگ [illegible]
از ریاض [illegible]
از ریاض [illegible]

[illegible]

[illegible]

با خدا سو از هوا نشناختیم
با سوانح جام [illegible] در کار است
خال او با معطر [illegible] بخشنده است
روز احسان وصف [illegible] بخشنده [illegible]
گر خدا خواهی هوا را [illegible]
چون زکات [illegible] دائم [illegible]
صبح [illegible] از نور [illegible]
در جهان [illegible] نفس [illegible]
وا [illegible] بهار
ملک [illegible] جستجو
چون شهید [illegible]
با [illegible] شهید [illegible]
شاه [illegible]
رهنمای شاه آمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن سلیمان [illegible]

[illegible]

تاج جمشید [illegible]

[illegible]

هر کجا بنوشته شاهی چو

گاه در عرش است و گاهی او بفرش

بر معارج رهش مدارج [illegible]

محمد الله عز آثار آید بر [illegible]

خوش بود بندم [illegible]

این نصیحت از [illegible]

این نصیحت در راه [illegible]

این نصیحت دل [illegible]

زین سخن بندم [illegible]

خاک بدو

سیر دیده [illegible] دل انداخت

گر تراداده [illegible]

ارزه [illegible] اسب مشهور جهان [illegible]

[illegible] عالی [illegible]

که بهر [illegible] عقلها اندر [illegible]

هر کجا طوری [illegible] ظهور [illegible] نور

[illegible] در نصیحت [illegible]

این نصیحت [illegible]

[illegible]

[illegible] ماه [illegible]

سعی [illegible]

[illegible]

از برای [illegible]

ما در [illegible] اندر [illegible]

ای طبعت [illegible] داده [illegible]

اندر [illegible]

تو [illegible]

[illegible]

رقص [illegible]

[illegible]

[illegible]

اندک بجو مرغی بی روان

ما همان اند همه طاشناه

همه ستند چه [illegible]

گاه بحری گاه بری از روان

تن غزال [illegible]

ما چه مرغی بی همه از جسم و جان

بحر را اهکر سبو آب نه

غافل از قلزم و عدد [illegible]

بی سبب که شود اسباب جمع

این سبب که از طور [illegible]

سوی بحر عشق [illegible] ما اینک بحر اللهی [illegible]

ما همان بحری که ما را دیده

بنگر و بشنو حق دل کار شناس

بر خلاف تو نبود [illegible]

جسم تو بری و بحر اندر جان

تن بری خاک [illegible]

گاه در بحر [illegible]

رو سبب نه سبب را بجوی

از سبب [illegible] روان

رو سبب نه سبب [illegible]

افتاب [illegible]

قطره آب اوری در بحر آب

[illegible]

از [illegible] اسباب [illegible]

ایچ اثار را سوی [illegible]

[illegible]

روح او در [illegible]

رو سبب [illegible]

بحر دلائل [illegible]

از سبب [illegible]

[illegible]

این سبب [illegible]

سر [illegible] انکه بند او سبب [illegible] که نهد دل بر سبب [illegible]

از مسبب [illegible] از فلاح [illegible]

بر سر چه کله ارا ... مجمع دیدم ... آرا ... بر سر چه آمدم از بهر آب

مرغ روحم پر بهانه زار ار عطش دل رسور ... آب ... دیدم از بهر ... چه فراز

آب نوشید ... ار برای آهوی از چاره سار ... من ... چه ... از ... باسوم ... آب

در بحر ... زنی ... آب چه ... لب ... از ... آب

بهر چیوای ... ابهر ... بهر ... کار ... چه ...

ناگهان آمد سر ... زنی قصه ... آهوی ... بر ... ابر

چشمهای ... بی سبب ... ابنان ... باشد ... نانوشید از سبب ... آهوی را بر ... نظر

بی سبب ... بر سبب ... بر لب چه ... نانوشید از سبب ... داد ...

جز سبب ... این سبب ... راهم ... دیدی اسباب ... اراده

[illegible]

... سبب ... اراده ...

... افضل ... نقد ...

... برادر ... خدا ...

حیله ... کفر ... حق ...

... افضل ...

عاقل ... سر ... شرح ...

[illegible]

برقضا خاطر اسیر [illegible] اند | در میان خاک و خون بنشسته اند | لب به تسبیح [illegible] واز [illegible]

دره نیستیم خوش در سوز و ساز | فاش شو بر شعار [illegible] | جان بدادندی [illegible]

انچه شاه کربلا در [illegible] | در [illegible] بشکفد | سر [illegible] خاک [illegible]

با خدا راز و سازش [illegible] | انجمن [illegible] با سوز و گداز | سر [illegible] کار [illegible]

راضیم بر [illegible] قدر | خو منم بر [illegible] | ای خدا [illegible]

این [illegible] در راه [illegible] | اکبر و اصغر [illegible] | [illegible]

بس رضا [illegible] | [illegible] بر بلا | [illegible]

این [illegible] زنهار | ای ز تو [illegible] | قصه [illegible] | عشق [illegible]

عشق [illegible] دری | [illegible] | جنب [illegible] | عشق [illegible]

عشق [illegible] | عابدی [illegible] | سفینه [illegible] | عاشقان [illegible]

ابتلاها [illegible] | عشق [illegible] درد و بلا | کاه [illegible] | عشق [illegible]

در غم [illegible]

عشق [illegible]

عشق [illegible]

عشق [illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

ای جبهه [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

عالم [illegible]

[illegible]

ذره ذره [illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلد الرابع فی حلّ مشکلات المثنوی المعنوی [illegible]

سر حرف [illegible] شمس روشن بود ... از کتاب مثنوی [illegible]

[illegible]

هم [illegible]

۲۰۰

هر چه [illegible] روشنی از انوار اوست

اینکه بر تو [illegible]

روشنی [illegible]

در [illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible]

چرخ [illegible]

هم چنان آن [illegible]

مصحف تو صفات الهیست · با گلستان نور از چمنست · صفات ان [illegible]
گلستان یار [illegible] دل [illegible]
زرا بدر گلستان میکشد · خارها را [illegible] · مصحف [illegible]
این عناصر [illegible]
عنصر تو از هم عنصر جداست · [illegible] این عنصر [illegible] · عنصر انسانها [illegible]
ادمی را [illegible]
لومی ازان صفات سرشت · در ضیاء و نور [illegible] · [illegible]
[illegible] خانهء مهجور تو [illegible]
کوه طور آمد [illegible] · در [illegible] · کوه [illegible] ز نور [illegible]
[illegible] از نور [illegible]
کوه را بشکر [illegible] · کاه [illegible] کاه خدنگ [illegible]
[illegible]
رو با خلاف [illegible] · رومی [illegible]
مهجور تو گم چه چندی [illegible] · بحر را [illegible]
چمن [illegible] غبطهها [illegible] · چمن [illegible]
از سموم قهر [illegible] · روضه [illegible]
کی تو گل [illegible] · [illegible]

[illegible]
[illegible] از [illegible]
زهوس [illegible]
[illegible] جمن [illegible]
[illegible] جمن [illegible]
[illegible] روحانی [illegible]
[illegible] روحانی [illegible]
[illegible] خیر [illegible]
[illegible] علم مصطفی [illegible]
[illegible] علم و حلم [illegible]
[illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
[illegible] افروز [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] ادم [illegible]
ادم [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
ادم با کمال [illegible]
[illegible]
[illegible] آئینه [illegible]

انفاس عشر از صور ظاهر شو
اهرمن ها در سرای [illegible]
مطلع و مقطع بد [illegible] نیست دل
خود رو [illegible] بیاور [illegible]
[illegible]
ان کیا [illegible] را خود تو [illegible]
اکل و ماکول عالم دان تمام
اینهمه [illegible] خاک [illegible]
اینهمه [illegible] تو جوهر [illegible] عقل و جسم
بر طلسم جسم چه اندر [illegible]

دل [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]
مطلب دیگر بیاید در [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در جدال [illegible]
چه بلادی [illegible]
چه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

در خدمت ... [illegible] | از ... [illegible] بلاد | بنده و خدا ... [illegible]

آنچه حق ... [illegible] | ای برادر که ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] خدا | هر خدمت دنیا و عالم ... [illegible] | خاطر ... [illegible] | آنچه ... [illegible]

... [illegible] | اختیار خواهی ز تو ... [illegible] | عمر خود را ... [illegible] | ... [illegible]

هر چند ... [illegible] | فکر کن ... [illegible] | آمدی و جان ... [illegible] | ... [illegible] کار

ای برادر ... [illegible] در کار | ... [illegible] خواب ... بیدار شو | ... [illegible]

خلق ... [illegible] | ... [illegible] خلق ... [illegible] | ... [illegible] در جهان ... [illegible]

حق ... [illegible] | ... [illegible] چند روز ... [illegible] | ... [illegible] خلقت ... [illegible] | کار کن در کار ... [illegible]

... [illegible] خواهی ... [illegible]

[illegible]

رو بفکر بگذارم تو بر جلوه نقش — ای خوشا آنکه از فکر و نقش [illegible]

این همه صورت نزاع [illegible] — [illegible]

چون عصای موسوی باشد نقش — [illegible]

بس معانی منجلو [illegible] صور — [illegible]

چون عصای موسوی [illegible]

چون ز فکر [illegible]

چون بندی [illegible] — را ببند

عقل چون دریا و فکر خار و خس — [illegible]

خود ز فکر فکر [illegible] — خود بجز فکر از بر [illegible]

فکر کامل [illegible] — فکرها [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوش حنفی گر چنین شد بلو
روغنی جان دهی سنگی حلال
ار چه گمتر جوب از علم حرق
چند در دور حلال بر ورق
انجان ارفی ان باقی بو
در صدف قطره ز ابر جان بو
قطره را در صدف [illegible]
نوش گهر ز اندر [illegible]
سینه را که گهر رو جان فرو
قطره را در ساز در [illegible]
ساز جان دل [illegible]
بار سینه [illegible]
چون روش نالی [illegible]
انگه گهر [illegible]

پس چه شد غذا از جان خود
ار چه نانی و در خود مختصر
جان نانی [illegible] پروردی
رزق خود [illegible]
در صدف نور [illegible]
لولو در جان [illegible] در صدف
لولو در جان تو [illegible] قطره
پس چرا [illegible] شد [illegible]
حال خود را [illegible]
در صدف قطره را چه تو [illegible]
تا بود قطره [illegible]
آب خود [illegible]
در خلوت [illegible]
ار چه [illegible] قطره را [illegible]

گر غذا گوهر [illegible]
شو بر علم [illegible] را گهر
تن چه پروردی [illegible]
تا بیابد در تو نور [illegible]
نور [illegible] جان تو
در صدف قطره شود [illegible]
قطره را [illegible]
نوش [illegible] صدف
از صدف [illegible]
پس [illegible] گهر [illegible]
ابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
در صدف [illegible]

[illegible]

صورتها گر آب بندد فرات
آب اگر نوشم فتور آن
آب سیحون و لیکن [illegible]
لیک از بند جهش [illegible]
زمهریر اب جهش [illegible]
آب دریای [illegible]
چون شنید آب طاهر [illegible]
نامرادی که مراد [illegible]
گر تو با نفس [illegible]
چون جهان او [illegible]
شمع جمع و جهان و نفس
از جهان و نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

ز انس [illegible] که [illegible] کند
می [illegible] شیر [illegible] شد
در غم [illegible]
[illegible]
چه [illegible]
می [illegible]
دل [illegible]
[illegible]
آنکه [illegible] جمع [illegible]
کار [illegible]
رزق [illegible]
[illegible]

خویش [illegible] کند
لطف [illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر [illegible]
[illegible]
[illegible]
بهر رزق [illegible]
عجز [illegible]

[illegible]

[illegible]

رزق [illegible] [illegible] غیر الله [illegible] ... [illegible] افضل [illegible] ... رزق [illegible] [illegible] [illegible]

فاش [illegible] داد داد ... [illegible] رزق [illegible] ... [illegible] رزق [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] ...

رزق [illegible] دیگر ... رزق حیوانی [illegible] ... [illegible] رزق [illegible]

رزق حیوانی و [illegible] دیگر

رزق [illegible] رزق خلق [illegible]

رزق [illegible] نوع [illegible] ... [illegible] رزق [illegible] ... رزق دیگر رزق [illegible]

رزق دیگر رزق [illegible]

رزقهای [illegible] ... فرقها دارند [illegible] ... [illegible]

فرقها [illegible]

رزق [illegible] ... میرسد [illegible] ... رزقهای دیگر [illegible] رزق [illegible]

در [illegible] رزق [illegible]

[illegible] رزق [illegible] ... رزق [illegible] دیگر [illegible] ... [illegible]

[illegible] افلاک [illegible]

رزق [illegible] رزق [illegible] ... رزق [illegible] افلاک [illegible] ... [illegible]

رزق [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] رزق [illegible]

ذکر [illegible] ... [illegible]

[illegible]

سوره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آینه روی بت شد جلوه‌گری [illegible]

[illegible] جلوه کرد [illegible]

[illegible] دل [illegible]

رو فرا بر [illegible] تا چه مهر [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در میان خاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای نظر ... [illegible]

از جهان عشق ... [illegible]

[illegible]

علم دیگر ... [illegible]

[illegible]

از غرض ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

امدند از بهر تعمیر عیاو — نشستی شد دیگر تعالو — آمدند از بهر تعمیر نفوس

ابکار خط وهم اخیر — ای فسوس وای فسوس وای فسوس — نامه کوهم بحد زجر

فارس کوهم از خود یغیبا

با جان را افکار بجوم ها — راه طغیان شان بهموم ها — روز نظر

معرکه واقف بطوار وخود

رو نمود سر بسر آفاق — لیک از انها رومی اخلاق — از صدای

آن صفات ذاخ واخلاق

درمیان ابنای جریر — الانسیح ارشد ابهی برشت — خوچه

پاک با اکرشد بوی خلق

بو مو سی دره فکر رجال — لیک عیسی وحد هر شر — لیک احمد جامع

مطهر حق ارجاع وار

قائم آمد از بهر جمعی رجال — بو باشد در طرف احمد — بسر او در اسباب

درصراط حق بهر رو بتعقل

شعر جمعی ما شعراو — شمع او شعر جمع او — احمد

اجبار را امه نور لی شمع

درشب دنیای تکش نوز — شمع سعر فرو لی — ارند خورشید وحد

از برای جمع نور

[illegible]

جبر اطاعت تو عرفان تو

عشق رسول اند تو

[illegible] راه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارزه [illegible]

لعبه [illegible] دل [illegible]

روز [illegible]

جان [illegible] دل [illegible]

درکه طوفان لعبه [illegible]

که زعرفان [illegible]

[illegible]

[illegible]

غیر راه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در صراط [illegible]

[illegible]

لعبه [illegible]

لعبه [illegible]

دل [illegible]

[illegible]

درکه طوفان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

راه [illegible]

[illegible]

راه [illegible]

روصراط [illegible]

[illegible] دل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ز دل [illegible]

لعبه [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعبه دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت اکسیر را هم [illegible]

[illegible] خر شد

سو جر [illegible] شو [illegible] و عور

گر [illegible] باز [illegible]

گر [illegible] دو به [illegible]

[illegible]

[illegible] اوراق

[illegible] لطع [illegible]

صور [illegible]

گاه [illegible] صورت

[illegible] صور [illegible] آدم

[illegible]

ای [illegible] خصل [illegible]

ابر [illegible]

بر [illegible]

بن [illegible] صف [illegible]

انچه گر [illegible] علاج

[illegible] نهاد [illegible]

[illegible]

از [illegible] صور [illegible]

[illegible]

بهتر [illegible] اوراق [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible]

صورت [illegible] صورت

[illegible]

[illegible]

صورت [illegible]

[illegible] صور [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلب

[illegible]

انچه در [illegible]

[illegible]

خواب [illegible]

[illegible]

خواب [illegible]

[illegible]

سعد اندر عالم در ان منحوس
نحس سعد و سعد منحوس است
فقر استغنا را ایجاد است
خنده در خواب باشد گریه را
زین سبب مردان حق [illegible]
تاج فقر از سر شاهان [illegible]
ابر ها [illegible] بلا [illegible]
در لباس فقر [illegible]
سر بکلاه [illegible] دادند
خلند
با پریش [illegible]

کار ها چون خواب ها معکوس [illegible]
از چه بینی خواب آن [illegible]
خوابهای ما همه معکوس است
در شب دنیای [illegible]
غرق تو [illegible] در ایجاد [illegible]
از نزول [illegible]
در جهان ای [illegible]
[illegible] از خیم در خواب [illegible]
[illegible] داغ [illegible]
دل [illegible] از [illegible]
خاک را [illegible]
خون دلها [illegible] غذا [illegible]
صفا
با بجا [illegible]
خلند
جسمها [illegible]

[illegible]
[illegible]
سر [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نه برقی خاک بیستان تا ملک معراج ... در سجود تا ملک معراج ... وصل مسکن ... راه کلیم

از قصه سر ... جدا

در نیاز ... جدا

ختم دیگر ... در ... اوکار ...

جلد دیگر را ... آغاز کن

شرح دیگر ... مثنوی ... را باز کن

... مثنوی ...

تمّت هذه النسخة بید الاحقر ... نجم الدین الکلیم المولوی محمد ... صفی

فی لیلة الخامس عشر من شهر محرم الحرام

سنه سبع و ثلثین و ثلثمائة بعد الالف

من الهجرة النبویة

۱۳۳۷

اشعار جلد جواهر المنظر تخمیناً شش هزار و سیصد و پنجاه بیت است.

۹۵ برگ